

## عام الفیل سال تولد پیامبر(ص)

مشهور در میان اهل تاریخ آن است که ولادت رسول خدا در عام الفیل بوده، و عام الفیل همان

سالی است که اصحاب فیل بسر کردگی ابرهه بمکه حمله بردند و بوسیله پرنده‌های ابابیل نابود شدند.

و اینکه آیا این داستان در چه سالی از سالهای میلادی بوده اختلاف است که سال ۵۷۰ و ۵۷۳ ذکر

شده، ولی با توجه به اینکه مسیحیان قبل از اسلام تاریخ مدون و مضبوطی نداشته‌اند نمی‌توان در

اینباره نظر صحیح و دقیقی ارائه کرد، و از اینرو از تحقیق بیشتر در اینباره خودداری می‌کنیم، و به

داستان اصحاب فیل که از معجزات قرآن کریم بشمار می‌رود می‌پردازیم، و البته داستان اصحاب

فیل با اجمال و تفصیل و با اختلاف زیادی نقل شده، و ما مجموعه‌ای از آنها را در زندگانی

رسول خدا «ص» تدوین کرده و برشته تحریر در آورده‌ایم که ذیلاً برای شما نقل می‌کنیم، و سپس

پاره‌ای توضیحات را ذکر خواهیم کرد:

## داستان اصحاب فیل

کشور یمن که در جنوب غربی عربستان واقع است منطقه حاصلخیزی بود و قبائل مختلفی در آنجا

حکومت کردند و از آنجمله قبیله بنی حمیر بود که سالها در آنجا حکومت داشتند.

ذونواس یکی از پادشاهان این قبیله است که سالها بر یمن سلطنت می‌کرد، وی در یکی از سفرهای

خود به شهر «یثرب» تحت تاثیر تبلیغات یهودیانی که بدانجا مهاجرت کرده بودند قرار گرفت، و از

بت پرستی دست کشیده بدین یهود در آمد. طولی نکشید که این دین تازه شدت در دل ذونواس

اثر گذارد و از یهودیان متعصب گردید و به نشر آن در سرتاسر جزیره العرب و شهرهایی که در تحت حکومتش بودند کمر بست، تا آنجا که پیروان ادیان دیگر را بسختی شکنجه می کرد تا بدین یهود در آیند، و همین سبب شد تا در مدت کمی عربهای زیادی بدین یهود در آیند.

مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن چندی بود که دین مسیح را پذیرفته و در اعماق جانیشان اثر کرده بود و بسختی از آن دین دفاع می کردند و بهمین جهت از پذیرفتن آئین یهود سر پیچی کرده و از اطاعت «ذونواس» سرباز زدند.

ذونواس بر آنها خشم کرد و تصمیم گرفت آنها را بسخت ترین وضع شکنجه کند و بهمین جهت دستور داد خندقی حفر کردند و آتش زیادی در آن افروخته و مخالفین دین یهود را در آن

ببفکنند، و بدین ترتیب بیشتر مسیحیان نجران را در آن خندق سوزاند و گروهی را نیز طعمه شمشیر کرده و یا دست و پا و گوش و بینی آنها را برید، و جمع کشته شدگان آنروز را بیست هزار نفر نوشته اند و بعقیده گروه زیادی از مفسران قرآن کریم «داستان اصحاب اخدود» که در قرآن کریم (در سوره بروج) ذکر شده است اشاره بهمین ماجرا است.

یکی از مسیحیان نجران که از معرکه جان بدر برده بود از شهر گریخت، و با اینکه ماموران ذونواس او را تعقیب کردند توانست از چنگ آنها فرار کرده و خود را بدربار امپراطور - در قسطنطنیه - برساند، و خبر این کشتار فجیع را به امپراطور روم که بکیش نصاری بود رسانید و برای انتقام از ذونواس از وی کمک خواست.

امپراطور روم که از شنیدن آن خبر متاثر گردیده بود در پاسخوی اظهار داشت: کشور شما بمن دور است ولی من نامه ای به «نجاشی» پادشاه حبشه می نویسم تا وی شما را یاری کند، و بدنبال آن نامه ای

در آن باره به نجاشی نوشت.

نجاشی لشکری انبوه مرکب از هفتاد هزار نفر مرد جنگی به یمن فرستاد، و بقولی فرماندهی آن

لشکر را به «ابرهه» فرزند «صبح» که کنیه اش ابو یکسوم بود سپرد، و بنا به قول دیگری شخصی را

بنام «اریاط» بر آن لشکر امیر ساخت و «ابرهه» را که یکی از جنگجویان و سرلشکران بود همراه او

کرد.

«اریاط» از حبشه تا کنار دریای احمر بیامد و در آنجا بکشتیها سوار شده این سوی دریا در ساحل

کشور یمن پیاده شدند، ذونواس که از جریان مطلع شد لشکری مرکب از قبائل یمن با خود برداشته

بجنگ حبشیان آمد و هنگامی که جنگ شروع شد لشکریان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب

مقاومت نیاورده و شکست خوردند و ذونواس که تاب تحمل این شکست را نداشت خود را بدریا زد

و در امواج دریا غرق شد.

مردم حبشه وارد سرزمین یمن شده و سالها در آنجا حکومت کردند، و «ابرهه» پس از

چندی «اریاط» را کشت و خود بجای او نشست و مردم یمن را مطیع خویش ساخت و نجاشی را نیز

که از شوریدن او به «اریاط» خشمگین شده بود بهر ترتیبی بود از خود راضی کرد.

در این مدتی که ابرهه در یمن بود متوجه شد که اعراب آن نواحی چه بت پرستان و چه دیگران

توجه خاصی بمکه و خانه کعبه دارند، و کعبه در نظر آنان احترام خاصی دارد و هر ساله جمع زیادی

به زیارت آن خانه می روند و قربانیها می کنند، و کم بکم بفکر افتاد که این نفوذ معنوی و اقتصادی

مکه و ارتباطی که زیارت کعبه بین قبائل مختلف عرب ایجاد کرده ممکن است روزی موجب

گرفتاری تازه ای برای او و حبشیان دیگری که در جزیره العرب و کشور یمن سکونت کرده بودند

بشود، و آنها را بفکر بیرون راندن ایشان بیاندازد، و برای رفع این نگرانی تصمیم گرفت معبدی با شکوه در یمن بنا کند و تا جایی که ممکن است در زیبایی و تزئینات ظاهری آن نیز بکوشد و سپس اعراب آن ناحیه را بهر وسیله‌ای که هست بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن بزیارت کعبه باز دارد.

معبدی که ابرهه بدین منظور در یمن بنا کرد «قلیس» نام نهاد و در تجلیل و احترام و شکوه و زینت آن حد اعلائی کوشش را کرد ولی کوچکترین نتیجه‌ای از زحمات چند ساله خود نگرفت و مشاهده کرد که اعراب هم چنان با خلوص و شور و هیجان خاصی هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج بمکه می‌روند، و هیچگونه توجهی بمعبد با شکوه او ندارند. بلکه روزی بوی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانه» بمعبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس بسوی شهر و دیار خود گریخته است.

این جریانات، خشم ابرهه را بسختی تحریک کرد و با خود عهد نمود بسوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و به یمن باز گردد و سپس لشگر حبشه را با خود برداشته و با فیله‌های چندی و با فیل مخصوصی که در جنگها همراه می‌بردند بقصد ویران کردن کعبه و شهر مکه حرکت کرد.

اعراب که از ماجرا مطلع شدند در صدد دفع ابرهه و جنگ با او بر آمدند و از جمله یکی از اشراف یمن بنام «ذونفر» قوم خود را بدفاع از خانه کعبه فرا خواند و دیگر قبایل عرب را نیز تحریک کرده حمیت و غیرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدا برانگیخت و جمعی را با خود همراه کرده بجنگ ابرهه آمد ولی در برابر سپاه بیکران ابرهه نتوانست مقاومت کند و لشکر یانش شکست خورده خود نیز به اسارت سپاهیان ابرهه در آمد و چون او را پیش ابرهه آوردند دستور داد او را بقتل

برسانند و «ذونفر» که چنان دید و گفت: مرا بقتل نرسان شاید زنده ماندن من برای تو سودمند باشد.

پس از اسارت «ذونفر» و شکست او، مرد دیگری از رؤسای قبائل عرب بنام «نفیل بن حبیب خثعمی» با

گروه زیادی از قبائل خثعم و دیگران بجنگ ابرهه آمد ولی او نیز بسرنوشت «ذونفر» دچار شد و

بدست سپاهیان ابرهه اسیر گردید.

شکست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشکریان ابرهه سبب شد که قبائل دیگری که سر راه ابرهه

بودند فکر جنگ با او را از سر بیرون کنند و در برابر او تسلیم و فرمانبردار شوند، و از آنجمله قبیله

ثقیف بودند که در طائف سکونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمین رسید، زبان به تملق و

چاپلوسی باز کرده و گفتند: ما مطیع توایم و برای رسیدن بمکه و وصول بمقصودی که در پیش داری

راهنما و دلیلی نیز همراه تو خواهیم کرد و بدنبال این گفتار مردی را بنام «ابورغال» همراه او

کردند، و ابو رغال لشکریان ابرهه را تا «مغمس» که جایی در چهار کیلومتری مکه است راهنمایی کرد

و چون بدانجا رسیدند «ابو رغال» بیمار شد و مرگش فرا رسید و او را در همانجا دفن کردند، و

چنانچه ابن هشام می نویسد: اکنون مردم که بدانجا می رسند بقبر ابو رغال سنگ می زنند.

همینکه ابرهه در سرزمین «مغمس» فرود آمد یکی از سرداران خود را بنام «اسود بن مقصود» مامور

کرد تا اموال و مواشی مردم آن ناحیه را غارت کرده و بنزد او ببرند.

«اسود» با سپاهی فراوان بآن نواحی رفت و هر جا مال و یا شتری دیدند همه را تصرف کرده بنزد

ابرهه بردند.

در میان این اموال دویست شتر متعلق به عبدالمطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و

سپاهیان «اسود» آنها را به یغما گرفته و بنزد ابرهه بردند، و بزرگان قریش که از ماجرا مطلع شدند

نخست خواستند بجنگ ابرهه رفته و اموال خود را باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت سپاهیان با خبر شدند از این فکر منصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند.

در این میان ابرهه شخصی را بنام «حناطه» حمیری بمکه فرستاد و بدو گفت: بشهر مکه برو و از

بزرگ ایشان جویا شو و چون او را شناختی باو بگو: من برای جنگ با شما نیامده‌ام و منظور من تنها ویران کردن خانه کعبه است، و اگر شما مانع مقصد من نشوید مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم.

و چون حناطه خواست بدنبال این ماموریت برود بدو گفت:

اگر دیدی بزرگ مردم مکه قصد جنگ ما را ندارد او را پیش من بیاور.

حناطه بشهر مکه آمد و چون سراغ بزرگ مردم را گرفت او رابسوی عبدالمطلب راهنمائی

کردند، و او نزد عبدالمطلب آمد و پیغام ابرهه را رسانید، عبدالمطلب در جواب گفت: بخدا

سوگند ما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز در ما نیست، و اینجا خانه خدا

است پس اگر خدای تعالی اراده فرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد، و گرنه بخدا قسم

ما قادر بدفع ابرهه نیستیم.

«حناطه» گفت: اکنون که سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا بنزد او برویم. عبدالمطلب با

برخی از فرزندان خود حرکت کرده تا بلشکرگاه ابرهه رسید، و پیش از اینکه او را پیش ابرهه

ببرند «ذونفر» که از جریان مطلع شده بود کسی را نزد ابرهه فرستاد و از شخصیت بزرگ عبدالمطلب

او را آگاه ساخت و بدو گفته شد: که این مرد پیشوای قریش و بزرگ این سرزمین است، و او کسی

است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می کند.

عبدالمطلب - که صرفنظر از شخصیت اجتماعی - مردی خوش سیما و با وقار بود همینکه وارد خیمه ابرهه شد و چشم ابرهه بدو افتاد و آن وقار و هیبت را از او مشاهده کرد بسیار از او احترام کرد و او را در کنار خود نشاند و شروع بسخن با او کرده پرسید:

حاجت چیست؟

عبدالمطلب گفت: حاجت من آنست که دستور دهی دوستان مرا که بغارت برده اند بمن باز دهند! ابرهه گفت:

تماشای سیمای نیکو و هیبت و وقار تو در نخستین دیدار مرا مجذوب خود کرد ولی خواهش کوچک و مختصری که کردی از آن هیبت و وقار کاست! آیا در چنین موقعیت حساس و خطرناکی

که معبد تو و نیاکانت در خطر ویرانی و انهدام است، و عزت و شرف خود و پدران و قوم و قبیله ات در معرض هتک و زوال قرار گرفته در باره چند شتر سخن می گوئی؟!

عبدالمطلب در پاسخ او گفت: «انا رب الابل و للیت رب»!

من صاحب این شترانم و کعبه نیز صاحبی دارد که از آن نگاهداری خواهد کرد!

ابرهه گفت: هیچ قدرتی امروز نمی تواند جلوی مرا از انهدام کعبه بگیرد!

عبدالمطلب بدو گفت: این تو و این کعبه!

بدنبال این گفتگو، ابرهه دستور داد شتران عبدالمطلب را باو باز دهند و عبدالمطلب نیز شتران خود

را گرفته و بمکه آمد و چون وارد شهر شد بمردم شهر و قریش دستور داد از شهر خارج شوند

و بکوهها و دره های اطراف مکه پناهنده شوند تا جان خود را از خطر سپاهیان ابرهه محفوظ دارند.

آنگاه خود با چند تن از بزرگان قریش بکنار خانه کعبه آمد و حلقه در خانه را بگرفت و با اشک



ریزان و قلبی سوزان بتضرع و زاری پرداخت و از خدای تعالی نابودی ابرهه و لشگریانش

رادرخواست کرد و از جمله سخنانی که بصورت نظم گفته این دو بیت است:

یا رب لا ارجو لهم سواکا یا رب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من عادا کا امنعهم ان یخربوا

قراکا

-پروردگارا در برابر ایشان جز تو امیدی ندارم پروردگارا حمایت و لطف خویش را از ایشان بازدار

که دشمن خانه همان کسی است که با تو دشمنی دارد و تو نیز آنانرا از ویرانی خانهات بازدار.

آنگاه خود و همراهان نیز بدنبال مردم مکه بیکی از کوههای اطراف رفتند و در انتظار ماندند تا

بینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد.

از آنسو چون روز دیگر شد ابرهه به سپاه مجهز خویش فرمان داد تا بشهر حمله کنند و کعبه را

ویران سازند.

نخستین نشانه شکست ایشان در همان ساعات اول ظاهر شد و چنانچه مورخین نوشته اند، فیل

مخصوص را مشاهده کردند که از حرکت ایستاد و به پیش نمی رود و هر چه خواستند او را به پیش

برانند نتوانستند، و در این خلال مشاهده کردند که دسته های بیشماری از پرندگان که شبیه پرستو و

چلچله بودند از جانب دریا پیش می آیند.

پرندگان مزبور را خدای تعالی مامور کرده بود تا بوسیله سنگریزه هائی که در منقار و چنگال

داشتند- و هر کدامیک از آن سنگریزه ها باندازه نخود و یا کوچکتر از آن بود- ابرهه و لشگریانش را

نابود کنند.

ماموران الهی بالای سر سپاهیان ابرهه رسیدند و سنگریزه ها را رها کردند و بهر یک از آنان که



اصابت کرد هلاک شد و گوشت بدنش فرو ریخت، همهمه در لشگریان ابرهه افتاد و از اطراف شروع بفرار کرده و رو به هزیمت نهادند، و در این گیر و دار بیشترشان بخاک هلاک افتاده و یا در گودالهای سر راه، وزیر دست و پای سپاهیان خود نابود گشتند.

خود ابرهه نیز از این عذاب و وحشتناک و خشم الهی در امان نماند و یکی از سنگریزه‌ها بسرش اصابت کرد، و چون وضع را چنان دید به افراد اندکی که سالم مانده بودند دستور داد او را بسوی یمن باز گردانند، و پس از تلاش و رنج بسیاری که میسر رسید گوشت تنش بریخت و از شدت ضعف و بیحالی در نهایت بدبختی جان سپرد.

عبدالمطلب که آن منظره عجیب را می‌نگریست و دانست که خدای تعالی بمنظور حفظ خانه

کعبه، آن پرندگان را فرستاده و نابودی ابرهه و سپاهیانش فرا رسیده است فریاد برآورد و مژده نابودی دشمنان کعبه را بمردم داد و بآنها گفت:

بشهر و دیار خود باز گردید و غنیمت و اموالی که از اینان بجای مانده برگیرید، و مردم با خوشحالی و شوق بشهر باز گشتند. و گویند: در آنروز غنائم بسیاری نصیب اهل مکه شد، و قبیله خثعم که از قبائل دیگر در چپاول گری حریص تر بودند بیش از دیگران غنیمت بردند، و زر و سیم و اسب و شتر فراوانی بچنگ آوردند.

و این بود آنچه از روی هم رفته روایات و تفاسیر اسلامی استفاده می‌شود.

و اینک چند تذکر:

۱- برخی خواسته‌اند داستان اصحاب فیل را بر آنچه در کتب تاریخی اروپائیان و ساسانیان و لشکر کشی انوشیروان به یمن و نابود شدن لشکر ابرهه در سرزمین حجاز بوسیله آبله و امثال آن

منطبق ساخته و با تصرفاتی که در کلمات و تاویلاتی که در عبارات کرده‌اند بنظر خود جمع بین

قرآن کریم و تواریخ نموده‌اند که نمونه‌هایی از آنها در ذیل می‌خوانید:

فرید وجدی در دائرة المعارف خود در ماده «عرب» داستان اصحاب فیل و حمله آنها را بمکه ذکر

کرده و سپس می‌گوید:

«فاصابت جيش ابرهه مصيبة اضطرت له للرجوع عن عزمه» پس لشکر ابرهه به مصیبتی دچار شد که

ناچار شد از تصمیمی که در ویران کردن کعبه و مکه داشت باز گردد... و سپس سوره مبارکه فیل

را ذکر کرده و آنگاه گوید:

«مفسران در تفسیر پرنده‌های ابابیل گفته‌اند: آنها پرندگان بودند که از دریا بیرون آمده و لشکر

ابرهه را با سنگهایی که در منقار داشتند بزدند و آنها نابود شدند...»

وی سپس گوید:

«ولی صحیح است که کلام خدا را بر خلاف ظاهر آن حمل کرد بخاطر کثرت استعارات و

مجازات در زبان عرب، و قرآن به زبان لغت ایشان نازل شده و صحیح است که گفته شود آن اتفاق

مهمی که بی مقدمه برای لشکر ابرهه پیش آمد بصورت پرندگان تصویر شد که از آسمان آمده و

آنها را بوسیله سنگهای خود سنگ باران کرده‌اند». (۱)

و در ماده «ابیل» و ابابیل پس از تفسیر لغوی و معنای لفظ ابابیل گوید:

«اما روایات در باره شکلهای این پرندگان بسیار است و همین کثرت اقوال دلیل آنست که از رسول

خدا «ص» در اینباره نص صحیح و صریحی یافت نمی‌شود...»

«و ابن زید گفته: که آنها پرندگان بودند که از دریا آمدند، و در رنگ آنها اختلاف کرده‌اند، برخی

گفته‌اند سفید بودند، و برخی گویند: سیاه بوده، و قول دیگر آنکه سبز بودند و منقارهایی همچون

منقار پرندگان و دستهایی همچون دست‌سگان داشتند، و برخی گفته‌اند: سرهاشان همچون

سران درندگان بوده...»

«و در باره «سجیل» گفته‌اند: گل متحجر بوده، و قول دیگر آنکه گل بوده، و قول سوم

آنکه: سجیل، همان «سنگ و گل» است، و قول دیگر آنکه سنگی بوده که چون به سواری خورد

بدنش را سوراخ کرده و هلاکش می‌کرد، و عکرمه گفته: پرندگان سنگهایی را که همراه داشتند

می‌زدند و چون به یکی از آنها اصابت می‌کرد بدنش آبله در می‌آورد، و عمرو بن حارث بن یعقوب

از پدرش روایت کرده که پرندگان مزبور سنگ‌ها را بدهان خود گرفته بودند، و چون می‌انداختند

پوست‌بدن در اثر اصابت آن تاول می‌زد و آبله در می‌آورد.»

مؤلف دائرة المعارف پس از نقل این سخنان گوید:

«و برخی از دانشمندان معاصر عقیده دارند که این پرندگان عبارت بودند از میکروبهایی که حامل

طاعون بودند، و یا پشه‌مالاریا بودند، و یا میکروب آبله بوده‌اند، و در آیه شریفه هم کلامی که منافات

با این نظریه و معنی باشد وجود ندارد، و بدین ترتیب منقول با معقول با هم متحد و موافق

خواهد شد...»

وی سپس گوید: «و ما هم این نظریه را پسندیده و تایید می‌کنیم، بخصوص که هیچ مانعی نه لغوی و

نه علمی برای رد این نظریه وجود ندارد که مانع تفسیر پرنده به میکروب گردد، و بسیار اتفاق

افتاده که طاعون در لشگرها سرایت کرده و آنها را به هزیمت و نابودی کشانده.»

و سپس داستان لشکر کشی ناپلئون را به عکا نقل کرده که پس از چند ماه محاصره لشکرش به

طاعون مبتلا شده و بناچار جان خود و لشکریانش را برداشته و بمصر بازگشت... (۲)

پیش از این نیز گفتار مؤلف «اعلام قرآن» را برای شما نقل کردیم (۳) که اظهار عقیده کرده بود

که «ابابیل» جمع آبله است، و «طیر» هم بمعنای سریع است، و اشکال آنرا هم ذکر کرده‌ایم، و

نویسنده «اعلام قرآن» یک اظهار نظر دیگری هم کرده که جالب‌تر از نظر قبلی است و احتمالاً

جنگ ابابیل و نابودی ابرهه را به خود یمن کشانده و اظهار عقیده کرده که منظور از «حجاره من

سجیل» سنگهایی باشد که برای ویران کردن صنعا و شکست ابرهه در منجیق گذارده بودند، و در

این باره چنین گوید:

«بعقیده بعضی سجیل لغتی از سجین است، و سجین که در قرآن نیز نام آن ذکر شده در که‌ای است

از جهنم یا طبقه هفتم زمین است. اگر تصویر اخیر را برای سجیل قبول کنیم و از قسمت استعارات

ادبی بهره‌ور شویم با عقیده‌ای که سبت به ابابیل در فوق ذکر گردید منافات و مباحثی بوجود

نمی‌آید.

لکن اگر سجیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقد شویم که آیه ناظر به لشکر کشی ایران به

یمن در سال ۵۷۰ و یا ۵۷۶ است و مغلوبیت ایشان بوسیله لشکر انوشیروان حمله و جسارت ایشان

بکعبه بوده است، و خداوند بوسیله انوشیروان پیروان جسور ابرهه و فرزندان او را کیفر داده است. در

صورتی که سومین آیه از سوره فیل اشاره به لشکر کشی ایرانیان باشد دور نیست که «طیر» یا «تیار» یا

تیاره که بر لشکر ساسانیان اطلاق می‌شده رابطه‌ای داشته باشد، و در این صورت آیه چهارم «ترمیم

بحجاره من سجیل» با نوع جنگ ایرانی آنزمان تناسب دارد، زیرا مسلمانان از قتل جبال

یمن استفاده کرده و با منجیق آنان را سنگ باران کرده‌اند و یا با منجیق و سنگ، حصارهای ایشان

را بتصرف در آورده‌اند...» (۴)

و نظیر این گونه تاویلات عجیب و غریب را در برخی کتابهای دیگر روز نیز می‌توانید مشاهده کنید

که ما برای نمونه بهمین دو قسمت اکتفا می‌کنیم و وقت خود و شما را بیش از این نمی‌گیریم...

و ما قبل از هر گونه پاسخی به این سخنان و تاویلات می‌خواهیم از این آقایان پرسیم چه اصراری

دارید که آیات کریمه قرآن را با تاریخی تطبیق دهید و میان آنها را جمع کنید که صحت و سقم

آن معلوم نیست و دستهای مرموز و غیر مرموز و تاریخ نویسان جیره خوار و درباری ساسانیان و

دیگران هر یک بِنفع خود و اربابانشان و برای کوبیدن حریفان، تاریخ را تحریف کرده‌اند تا جائیکه

گفته‌اند: «تاریخ» «تاریک» است و واژه تاریخ از همان واژه تاریک گرفته شده...!

و برآستی ما نفهمیدیم منظور از این گفتار فرید وجدی که می‌گوید:

«...با این ترتیب معقول و منقول با هم موافق خواهند شد» معقول کدام و منقول کدام است، آیا قرآن

معقول است یا منقول، و ما نمی‌دانیم چرا یک معتقد به قرآن کریم و وحی الهی باید اینگونه

قضایوت کند و چنین رای را مورد تایید قرار داده و به‌پسندد! و یا این گفتار مؤلف اعلام قرآن

خیلی عجیب است که می‌گوید:

«...اگر سحیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقد شویم که آیه ناظر به لشکر کشی ایران به

یمن در سال ۵۷۰ یا ۵۷۶ است...»

و این چه ملازمه‌ای است که میان این دو مطلب برقرار کرده و چه «باید»ی است که خود را ملزم به

اعتقاد آن کرده، و چه اصراری به این انطباق‌ها دارید؟ و اساسا ما در برابر قرآن و تاریخ چه وظیفه‌ای

داریم؟ آیا وظیفه داریم قرآن را با تاریخ منطبق سازیم یا تاریخ را با قرآن، آن هم تاریخ آن چنانی

که گفتیم؟

و بهتر است در اینجا برای دقت و داوری بهتر اصل این سوره مبارکه را با ترجمه‌اش برای شما نقل

و آنگاه پاسخ جامعی به اینگونه تاویلات داده شود بسم الله الرحمن الرحيم «الم تر كيف فعل ربك

باصحاب الفيل، الم يجعل كيدهم في تضليل و ارسل عليهم طيرا ابابيل، ترميهم بحجارة

من سجيل، فجعلهم كعصف ماكول».

ترجمه:

آیا ندیدی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه کرد؟ مگر نیرنگشان را در تباهی نگردانید و بر آنان

پرنده‌ای گروه گروه نفرستاد و آنها را بسنگی از «سجیل» میزد، و آنها را مانند گاهی خورد شده

گردانید.

اکنون با توجه و دقت در آیات کریمه این سوره، بخوبی روشن می‌شود که سیاق این آیات و لسان

آن، صورت معجزه و خرق عادت دارد، و یک مطلب تاریخی را نمی‌خواهد بیان فرماید، مانند سایر

داستانهایی که در قرآن کریم با جمله «الم تر...» آغاز شده مانند این آیه:

«الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم و هم الوف حذر الموت...» (۵)

که مربوط است بداستان گروهی که از ترس مردن از شهرهای خود بیرون رفتند و به امر خدای

تعالی مردند و سپس زنده شدند... بشرحی که در تفاسیر و تواریخ آمده که همه‌اش صورت معجزه

دارد...

و چند آیه پس از آن نیز که داستان طالوت و جالوت در آن ذکر شده و آن نیز بصورت اعجاز نقل

شده که فرماید:

«الم تر الى الملا من بنى اسرائيل من بعد موسى...» (۶)

و هم چنین چند آیه پس از آن که در مورد نمرود و پس از آن داستان یکی دیگر از پیغمبران الهی که معروف است «عزیر» پیغمبر بوده و چنین می فرماید:

«الم تر الى الذی حاج ابراهیم فی ربه...» (۷) و پس از آن بدون فاصله می فرماید:

«او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله...» (۸) و بخصوص در

آیاتی که به دنبال این جمله «الم تر کیف» نیز آمده مانند:

«الم تر کیف فعل ربک بعد...» (۸) که خدای تعالی می خواهد قدرت کامله خود را در

کیفیت نابودی ستمکاران و یاعیان و طغیان گران زمان های گذشته با تمام امکانات و نیروهائی را که در اختیار داشتند گوشزد دیگر طغیان تاریخ نموده تا عبرتی برای اینان باشد.

و هم چنین آیات دیگری که لفظ «کیف» در آنهاست، و منظور بیان کیفیت خلقت موجودات و یا کیفیت ذلت و خواری ملتها و نابودی آنها بصورت.

اعجاز، و خارج از این جریانات طبیعی می باشد مانند این آیات:

«و امطرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان عاقبة المجرمین» (۱۰) و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر

کیف کان عاقبة المنذرین» (۱۱) «فانظر کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین» (۱۲)

و بخصوص آیه اخیر که در باره کیفیت نابودی قوم ثمود نازل شده و از نظر مضمون با داستان

اصحاب فیل شبیه است با این تفاوت که در آنجا لفظ «کید» آمده و در اینجا لفظ «مکر» باری این

آقایان گویا با این تاویلات و توجیهاست خواسته اند جنبه اعجاز را از این معجزه بزرگ الهی بگیرند

و آنرا قابل خوراک برای اروپائیان و غربیان و دیگر کسانی که عقیده ای به معجزه و کارهای خارق



عادت نداشته‌اند بنمایند، در صورتی که تمام اهمیت این داستان بهمین اعجاز آن است، و این داستان بگفته اهل تفسیر از معجزاتی بوده که جنبه‌ارهاص (۱۳) داشته، و بمنظور آماده ساختن زمینه برای ظهور رسول خدا صادر شده، و ملا جلال الدین رومی بصورت زیبایی آنرا بنظم آورده و بیان داشته است که گوید:

چشم بر اسباب از چه دوختیم گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم هست بر اسباب اسبابی دگر در سبب منگر در آن افکن نظر انبیاء در قطع اسباب آمدند معجزات خویش بر کیوان زدند بی سبب  
مر بحر را بشکافتند بی زراعت جاش گندم کاشتند ریگها هم آرد شد از سعیشان پشم بر ابریشم آمد کشکشان جمله قرآنست در قطع سبب عز درویش و هلاک بولهب مرغ با بیلی دو سه سنگ  
افکند لشکر زفت حبش را بشکند پیل را سوراخ سوراخ افکند سنگ مرغی کو بیالا پر زند دم گاو کشته بر مقتول زن تا شود زنده هماندم در کفن حلق ببریده جهد از جای خویش خون خود جوید  
ز خون پالای خویش هم چنین ز آغاز زقرآن تا تمام رفض اسباب است و علت و السلام  
۲- ما در آنچه گفتیم جمودی هم به لفظ نداریم و اگر بتوان معنای صحیحی که با اعجاز این آیات و معنای ظاهری آن منافات نداشته باشد برای آنها پیدا کرد که با سایر نقلها و تواریخ انطباق پیدا کند آنرا می‌پذیریم، و خیال نشود که ما نظر خاصی روی نقلی یا تاریخی از تواریخ اسلامی و یا غیر اسلامی داریم که نمی‌خواهیم آنها را بپذیریم بلکه ما تابع واقعیاتی هستیم که قابل پذیرش باشد، مثلاً در پاره‌ای از نقلها و تفاسیر مانند تفسیر فیض کاشانی «اره» آمده که این سنگها بهر کس می‌رسید بدنش آبله می‌آورد، و پیش از آن هرگز آبله در آنجا دیده‌نشد.

و فخر رازی از عکرمه از ابن عباس و سعید بن جبیر نقل کرده که گفته‌اند:

«لما ارسل الله الحجارة على اصحاب الفيل لم يقع حجر على احد منهم الا نفض جلده و ثار به

الجدري» (۱۴)

یعنی آن هنگامی که خداوند سنگ را بر اصحاب فیل فرستاد هیچ یک از آن سنگها بر احدی از

آنها نخورد جز آنکه وست بدنش زخم شده و آبله بر آورد.

و یا نقل دیگری که از ابن عباس شده که گفته است چون آن سنگها به لشکریان ابرهه خورد...

«فما بقى احد منهم الا اخذته الحكة، فكان لا يحك انسان منهم جلده الا تساقط لحمه (۱۵) هیچ

یک از آن لشکریان نماند جز آنکه مبتلا به خارش بدن گردید، و چون پوست بدن خود را می خارید

گوشش می ریخت...

چنانکه پاره‌ای از این تعبیرات در روایات ما نیز از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده مانند روایتی

شده که در روضه کافی و علل الشرایع از امام باقر علیه السلام روایت شده که پس از ذکر وصف

آن پرنده‌ها که سرها و ناخنهای همچون سرها و ناخنهای درندگان داشتند و هر کدام سه عدد از آن

سنگها بهمراه داشتند یعنی دو عدد به پاها و یکی به منقار.

آنگاه فرمود:

«فجعلت ترمیم بها حتی جدت اجسادهم فقتلهم بها و ما كان قبل ذلك رؤى شیء من الجدري، و

لا رؤا ذلك من الطير قبل ذلك اليوم و لا بعده...» (۱۶)

یعنی مرغهای مزبور همان سنگها را به ایشان زدند تا اینکه بدنهایشان آبله در آورد و بدانها ایشانرا

کشت، و پیش از این واقعه چنین آبله‌ای دیده نشده بود، و نه آنگونه پرنده‌هایی دیده بودند نه پیش از

آنروز و نه بعد از آنروز.

اکنون اگر بگوئیم منظور مورخین هم همین است که این سنگها که بوسیله آن پرندگان به بدن لشکریان ابرهه خورد موجب زخم شدن بدنشان و تاول زدن و زخم شدن و سپس مرگ آنها گردید، و همانگونه که قرآن کریم فرمود بدنشان همچون کاه جویده و خورد شده گردید ماز پذیرش آن امتناعی نداریم، اما اگر بخواهید «سنگ» را بر ذرات گرد و غبار و «طیر» را بر میکروبیهای حامل آن ذرات و ابابیل بر خود آبله‌ها و «عصف ماکول» را بر چرک و خون بدنهای آنها، و یا امثال اینها حمل کنید نمی‌توانیم بپذیریم، چون مخالف صریح آیات و کلمات قرآنی است.

این داستان از ارهاصات بوده

۳- همانگونه که گفته شد داستان اصحاب فیل جنبه اعجاز داشته، و اگر کسی سؤال کند مگر در

معجزه شرط نیست که بدست پیغمبر انجام شود؟ در پاسخ می‌گوئیم: برخی از معجزات بوده که جنبه

ارهاصی داشته و از ارهاصات بوده، و آنها به اتفاقات خارق العاده و معجزاتی اطلاق می‌شود که

معمولاً مقارن با ظهور و یا ولادت پیغمبری اتفاق می‌افتد مانند اتفاقات شگفت انگیز و خارق العاده

دیگری که در شب ولادت رسول خدا «ص» در جهان واقع شده و در روایات زیادی از روایات ما

آمده مانند آنکه در آن شب دریاچه ساوه خشک شد، و آتشکده فارس خاموش گشت و

چهارده کنگره در ایوان کسری فرو ریخت... و امثال آن که شاید در بخشهای آینده بدان اشاره

شود، که اینها زمینه‌ساز ظهور پیغمبری بزرگ بوده است.

و ارهاص در لغت عرب بمعنای آماده باش و آژیر خطر و آماده کردن مردم برای یک اتفاق مهم

می‌باشد که معمولاً مقارن با ولادت پیغمبران بزرگ دیگر نیز چنین اتفاقاتی بوقوع

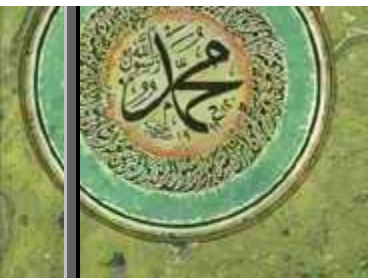
می‌پیوسته، چنانچه در ولادت موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام نیز وجود داشته است.

### پی نوشتها:

- ۱- دائرة المعارف ج ۶ ص ۲۵۳-۲۵۴.
  - ۲- دائرة المعارف ج ۱ ص ۳۳-۳۴.
  - ۳- به قسمت (ب) از صفحه ۹ تا ۱۱ همین کتاب مراجعه نمایید.
  - ۴- اعلام قرآن خرائلی ص ۱۵۹-۱۶۰.
  - ۵- سوره بقره آیه ۲۴۳.
  - ۶- آیه ۲۴۶.
  - ۷- آیه ۲۵۸.
  - ۸- آیه ۲۵۹.
  - ۹- سوره فجر آیه ۶.
  - ۱۰- سوره اعراف آیه ۸۴.
  - ۱۱- سوره یونس آیه ۷۳.
  - ۱۲- سوره نمل آیه ۵۱.
  - ۱۳- معنای ارهاص را در صفحات آینده انشاء الله تعالی می خوانید.
  - ۱۴- تفسیر مفاتیح الغیب ج ۳۲ ص ۱۰۰.
  - ۱۵- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۳۸.
  - ۱۶- بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۴۲ و ۱۵۹.
- درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام جلد ۱ صفحه ۱۲۰

جناب عبدالمطلب، پدر بزرگ پیغمبر (ص)، پس از آن که به کمال رشد رسید و مناصب کعبه به او منتقل گردید، چیزی نگذشت که فوق العاده عظمت یافته بر مردم مکه و قریش امیر و مهتر شد، عبدالمطلب مردی چهارشانه، خوش سیما، اندکی چاق و پرتو جوانی در چهره اش میدرخشید و مع الوصف تمام موهای سرش سپید بود.

عبدالمطلب چنان بزرگی یافت که از بلاد و کشورهای دور، به نزد او تحف و هدایا میفرستادند، و هر که او را زنده میبازد در امان بود، و چون عرب را داهیه ای پیش می آمد، او را برداشته به کوه خبیر برده قربانی میکردند، انجام حاجات



خود را به بزرگواری او میشناختند، دیگران خون قربانی خود را بر پیشانی بتها میمالیدند، اما او جز خدای یگانه چیزی را مورد ستایش قرار نمیداد ...

عبدالمطلب در آن وقت که حفر زمزم میکرد، قریش او را استهزا نموده، گفتند: تو خوشبخت بودی اگر بیش از یک پسر داشتی. آنگاه عبدالمطلب با خدای خود عهد بست که اگر او را ۱۰ پسر آید، یک تن را که از همه برگزیده تر باشد در راه او قربانی کند.

چیزی نگذشت که این موهبت نیز نصیبش گشته دارای ده پسر و شش دختر شد! این خزانه پسران بر افتخارات او افزود، وقتی که به صحن مسجد الحرام می آمد، ده پسر جوان او، که دنبالش بودند، هاله سر افزای و جلال بر او انداخته، دیده ها به سویش دوخته میشد!! او کسی بود که تیر دعایش برای داشتن ده پسر به اجابت رسیده بود، اما از این طرف موقع آن رسیده بود که عبدالمطلب به عهد خود وفا نموده، یکی از پسر ها را در راه خدا قربانی کند، ولی گاهی که فکر میکرد، دل از یکی بر کند و مهر او را در نه پسر دیگر قرار دهد در موقع انتخاب عاجز میماند.

عبدالمطلب یک شب تا صبح نخوابید، تمام آن ده نفر را مقابل نظر خود آورده، سبک و سنگین کرد، راه حلی که به نظرش رسید این بود: قرعه به میان آنها کشد و انتخاب را به خدا وا گذارد.

صبح روز بعد عبدالمطلب پسرها را داخل خانه کعبه نمود و بین آنها قرعه زد. قرعه به نام عبدالله درآمد، پس عبدالله را خوابانید تا ذبح کند، قریش مانع گشتند، و زنه‌ای عبدالمطلب شروع به گریه و ناله نمودند، (عاتکه) دختر عبدالمطلب، عرض کرد: پدر، بین شترهایی که در حرم داری و بین عبدالله قرعه بزن، پس او شروع به قرعه زدن نمود، و ده ده زیاد کرد، تا به صد شتر که رسید قرعه به نام شترها درآمد، و بعد عبدالمطلب این کار را سه بار تکرار کرد، و هر سه بار قرعه به نام شترها افتاد و عبدالله به سلامت ماند.

ودیعه الهی را به آمنه سپرد

پس از آنکه جناب عبدالمطلب با قربانی صد شتر، حیات عبدالله را خرید، چند روزی بیش نگذشت که او را با خود به منزل (وهب) برد، خواست تلخ ترین احساسات چند روز خود، و فرزندش عبدالله را با شیرین ترین کارها جبران کند. جناب آمنه را برای عبدالله خواستگاری کرد. و هب و خانواده او به شرافت و سخاوت مشهور بودند، و آمنه به حجب و حیا، عبدالمطلب گفت: پسر من از یک خانواده قدیمی است که به اصالت معروفند، شمشیر و اسب، دشت و کوه، با شجاعت و قدرت و قوت او را میشناسند.

وهب گفت: دختر من در تقوی بی نظیر است.



عبدالمطلب: پسر من، برای مهر هشت شتر میاورد، و شب عروسی را من تعیین مینمایم، بدین گونه آمنه خطبه خوانده شد.

از این طرف نزدیک شده بود که کاروان قریش برای سفر شام حرکت کند،

عبدالله از طرف عبدالمطلب کاندیدای این سفر بود، از این جهت چیزی نگذشت که عبدالمطلب، اسباب عروسی را فراهم ساخت تا عبدالله بتواند با کاروان رهسپار گردد.

جشن مفصلی گرفته شد، بزرگان قریش دعوت شدند، چند شتر برای میهمانان

کشتند، آمنه را به خانه عبدالله آوردند، عبدالله که حامل نور نبوت الهی

بود آن ودیعه الهی را به آمنه سپرد ...

آمنه در پاره ای از شبها صدائی میشنید، که ای آمنه تو مادر شده ای و

بهترین پسر را می آوری.

چند ماهی بیش نگذشت که یک روز صبح صدای طبل بلند شد، مردم مکه به

یکدیگر بشارت میدادند که کاروان نزدیک شهر رسیده است، مردم به جنبش آمده

و به سوی کاروان حرکت کردند، در پیشاپیش آنها پسران عبدالمطلب سوار

اسبهای طلایی رنگ، به استقبال کاروان و برادرانشان شتافتند!

عبدالله در کاروان نبود! خاک یثرب عبدالله را در کام خود کشیده بود، افسوس

که آخر الامر هم، عبدالله در جوانی در گذشت. تنها دلخوشی آمنه پس از مرگ

شوهر، فرزندی بود که انتظار او را میکشید و آرزو میکرد پسر باشد، یک عبدالله کوچک باشد.

در آن زمان که کعبه را بتخانه اعظم میخواندند، و در جزیره العرب، ایمان به خدا، و فضائل انسانی مفهومی نداشت. در آن زمان که ابرهه با سپاهش به مکه تاخت، تا کعبه را ویران، و آن سال مبدأ تاریخ عرب گشته، آن را عام الفیل نامیدند، یعنی سالی که ابرهه با پیلان مست، برای ویران ساختن کعبه آمد و خداوند آنها را هلاک ساخت.

**در ۱۷ و بنا به قولی در ۱۲ ربیع الاول این سال، نزدیک به طلوع صبح، تازگیهایی**

**در جهان پدید آمد:**

۱- امام ششم (ع) فرمود: شیطان به هفت آسمان بالا میرفت و خبرهای آسمانی را گوش میداد، وقتی که عیسی (ع) تولد یافت از سه آسمان رانده شد، و تا آسمان چهارم میرفت، و چون حضرت رسول (ص) متولد شد از همه آسمانها رانده گردید.

۲- بارگاه انوشیروان (ایوان مدائن) شکست و چهارده کنگره آن افتاد.

۳- انوشیروان در خواب دید که خورشید در تاریکی شب از طرف حجاز برآمد و از نردبان چهل پله ای که سر به کیوان کشیده بود بالا رفت، و همه جا را روشن کرد، جز کاخ او که در تاریکی ماند.

۴- آتشکده آذر گشسب که هزار سال روشن بود، خاموش شد، سرد گشت و مرد.

۵- در یثرب یک یهود بر فراز قلعه ای فریاد کرد: این ستاره احمد است، ستاره پیامبر جدید است، یهودی هایی که پای قلعه ایستاده بودند، به سراغ غیبگو و دانشمند خود دویدند.

۶- یک عرب بیابانی با ریش سپید، و قامتی بلند، مهار شترش در دست، وارد مکه شد، و این اشعار را میخواند: دیشب مکه در خواب بود و ندید که در آسمانش چه نورافشانی و چه ستاره بارانی بود!

۷- در آن شب هر بتی که در هر جای عالم بود، بر رو افتاده بود.

۸- دریاچه ساوه که سالها آن را میپرستیدند فرو رفت و خشک گردید.

۹- وادی سماوه که سالها بود، کسی آب در آن ندیده بود، آب در آن جاری شد.

۱۰- داناترین دانشمند مجوس در خواب دید: که چند شتر صعب، اسبان عربی را

میکشند و از دجله گذشته داخل بلاد ایشان شدند، طاق کسری از میان شکست و

دو حصه شد، و آب دجله شکافته شد و در قصر او جاری گردید، و نوری از طرف

حجاز ظاهر گردید و در عالم منتشر شد و پرواز کرد تا به مشرق رسید.

۱۱- سریر سلطنت پادشاهان، سرنگون شده بود.

۱۲- مجمع پادشاهان در آن روز، غمناک و از سخن بازمانده بودند.

۱۳- میان کاهنان و همزادشان که خبرها به آنها میگفتند جدایی افتاد، و ساحران

از علم خود نمیتوانستند استفاده نمایند.

نزدیک به فجر صادق، مقارن این حوادث، جناب آمنه دید که ستاره های آبی، با دنباله های ارغوانی، به پشت بام خانه اش میریزند! از این تماشا مسرور شده بود که ناگهان دید زنهایی نورانی اطراف بالینش نشستند، فکر کرد زنان قریشند، ولی متحیر بود که چگونه خبر یافته اند که او در این وقت میخواهد وضع حمل کند!! صدایی به سان زمزمه فرشتگان و صدای ارواح از میان آنان بلند شد: یکی گفت: من آسیه زن فرعونم، دیگری گفت: من مریم دختر عمرانم ....

آمنه بر روی آنها تبسم کرد (پسرش به دنیا آمد). آمنه گفت: صدایی شنیدم که میگفت: ای آمنه به پسر تو، خلق آدم، معرفت شیث، شجاعت نوح، خصلت

ابراهیم، زبان اسماعیل، رضای اسحاق، فصاحت صالح، حکمت داوود، حشمت سلیمان، ملاحه یوسف، تحمل موسی، طاعت یونس، صبر ایوب، جهاد یوشع، حب دانیال، وقار الیاس، عصمت یحیی، و زهد عیسی عطا شده است.

**آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.**

### فضایل امام جعفر صادق (ع)

مناقب آن حضرت بسیار است که به اختصار از آنها یاد می کنیم. فضایل امام صادق بیش از آن است که بتوان ذکر کرد. جمله ای از مالک بن انس امام مشهور اهل سنت است که: بهتر از جعفر بن محمد، هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی شنیده و در هیچ قلبی خطور نکرده است. از ابوحنیفه نیز این جمله مشهور است که گفت: ما رأیت افقه من جعفر بن محمد؟ یعنی: از جعفر بن محمد، فقیه تر

ندیدم.؟ و اگر از زبان خود آن حضرت بشنویم ضریس می گوید:

امام صادق در این آیه شریفه: کل شیء هالک الا وجهه، یعنی:؟ هر چیز فانی است جز وجه خدای متعال،؟ فرمود:؟ نحن الوجه الذی یوتی الله منهم؟ یعنی؟ ماییم آینه ای که خداوند از آن آینه شناخته می شود.؟ بنابراین امام صادق (ع) فرموده است او آینه ذات حق تعالی است.

شیخ مفید در ارشاد می نویسد: علومی که از آن حضرت نقل کرده اند به اندازه ای است که ره توشه کاروانیان شد و نامش در همه جا انتشار یافت. دانشمندان در بین ائمه (ع) بیشترین نقل ها را از امام صادق روایت کرده اند. هیچ یک از اهل آثار و راویان اخبار بدان اندازه که از آن حضرت بهره برده اند از دیگران سود نبرده اند. محدثان نام راویان موثق آن حضرت را جمع کرده اند که شماره آنها، با صرف نظر از اختلاف در عقیده و گفتار، به چهار هزار نفر می رسد.

بیشترین حجم روایات، احادیثی است که از امام صادق (ع) نقل شده است، اهمیت معارف منقول از جعفر بن محمد (ص) به میزانی است که شیعه به ایشان منسوب شده است:؟ شیعه جعفری؟. کمتر مسئله دینی (اعم از اعتقادی، اخلاقی و فقهی) بدون رجوع به قول امام صادق (ع) قابل حل است. کثرت روایات منقول از امام صادق (ع) به دو دلیل است: یکی اینکه از دیگر ائمه عمر بیشتری نصیب ایشان شد و ایشان با شصت و پنج سال عمر شیخ الائمه محسوب می شود (۱۴۸؟ ۸۳ هجری)، و دیگری که به مراتب

مهمتر از اولی است، شرائط زمانی خاص حیات امام صادق (ع) است. دوران امامت امام ششم مصادف با دوران ضعف مفرط امویان، انتقال قدرت از امویان به عباسیان و آغاز خلافت عباسیان است. امام با حسن استفاده از این فترت و ضعف قدرت سیاسی به بسط و اشاعه معارف دینی همت می گمارد. گسترش زائد الوصف سرزمین اسلامی و مواجهه اسلام و تشیع با افکار، ادیان، مذاهب و عقاید گوناگون اقتضای جهادی فرهنگی داشت و امام صادق (ع) به بهترین وجهی به تبیین، تقویت و تعمیق هویت مذهبی تشیع پرداخت. از عصر جعفری است که شیعه در عرصه های گوناگون کلام، اخلاق، فقه، تفسیر و؟ صاحب هویت مستقل می شود. عظمت علمی امام صادق (ع) در حدی است که ائمه مذاهب دیگر اسلامی از قبیل ابوحنیفه و مالک خود را نیازمند به استفاده از جلسه درس او می یابند. مناظرات عالمانه او با ارباب دیگر ادیان و عقاید نشانی از سعه صدر و وسعت دانش امام است. اهمیت این جهاد فرهنگی امام صادق (ع) کمتر از قیام خونین سید الشهداء (ع) نیست.





عام الفیل

بسم الله الرحمن الرحيم

الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل ۱

الم يجعل كيدهم في تضليل ۲

و أرسل عليهم طيرا ابابيل ۳

ترميمهم بحجارة من سجيل ۴

## فجعلهم كعصفٍ مأكولٍ ۵

حادثه اصحاب فیل به هنگامی اتفاق افتاد که ذونواس پادشاه خمیری در موقع عبور از یثرب با تبلیغات یهود به این کیش گروید و نام خود را یوسف نهاد. وی در پیشرفت یهودیت کوشش

زیادی کرد و هر کسی او را پیروی نمی کرد به سختی مجازات می کرد ولی مردم نجران که مسیحی بودند به هیچ شکلی حاضر نشدند آیین مسیحیت را ترک گویند و از تعالیم دین یهود پیروی کنند. به دستور ذونواس با حفر گودالی بزرگ و برافروختن آتشی سهمگین مسیحیان نجران را در آن سوزاندند. خبر ظلمهای ذونواس توسط یکی از اهالی نجران که گریخته بود به قیصر روم رسید.

او به نجاشی سلطان حبشه نوشت که انتقام کشتگان مسیحی را بگیرد.

سلطان حبشه سپاه گرانی را به سوی یمن گسیل کرد که در جنگی سخت ذونواس را شکست دادند.

این سپاه در یمن مستقر شد و کمی بعد فرمانده آن ابرهه توجه خود را به مرکزیت بخشیدن به یمن از جهات اقتصادی و دینی معطوف نمود و سعی کرد از جهت نظامی و سیاسی وضع را به نفع روم که رقیب ایران بود برهم زند.

او کلیسای باشکوهی در صنعا ساخت و سعی کرد آن را به مرکز زیارتی شبه جزیره تبدیل کند اما در این راه موفقیتی نیافت و حتی با بی احترامی و بی اعتنائی اعراب به این امر رو به رو شد تا آنجا که گفته شده در تحقیر این کار معبد را آلوده ساختند.

ابرهه از این ناکامی خشمگین شد و عزم کرد تا خانه کعبه را ویران سازد.

لشکری آماده ساخت و پیشاپیش آن پیلان جنگی را به حرکت درآورد.

هنگامی که به مکه رسید قبل از حمله نظر بزرگ مکه عبدالمطلب «پدر بزرگ پیامبر بزرگ اسلام»

را جویا شد که وی چنین گفت: «ما هرگز در مقام جنگ و مبارزه نخواهیم بود. کعبه خانه

خداست. خانه ای است که ابراهیم خلیل آنرا پی ریزی کرده است و خدا هر چه صلاح بداند همان

را انجام خواهد داد.»

در این برخورد عبدالمطلب از ابرهه خواست تا شتران غارت شده تهامه را باز پس دهد و در پی

تعجب او از بی توجهی عبدالمطلب به جریان حمله او به مکه وی جمله معروفش را گفت:

«أنا ربّ الأبل و للبيت ربّ يمنعهُ»

من صاحب شترانم و خانه نیز صاحبی دارد که از تجاوز به آن جلوگیری می کند.

بامدادی که ابرهه با سپاهش به سوی کعبه روان شدند دسته هایی از مرغان به نام ابابیل در آسمان

پدیدار شدند و با پرتاب سنگریزه هایی بر سر لشکریان ابرهه آنان را نابود ساختند.

این سال به سال عام الفیل مشهور شد.



## واقعه مشهور عام الفیل

حادثه بزرگی در مکه روی داد که دلیل بر حادثه بزرگتری بود و در اینجا خداوند بزرگ به عرب اراده خیر و نیکی نمود. آن حادثه برای کعبه ارزشی است که سایر خانه های دنیا آن ارزش را ندارند.

از اخبار عام الفیل است که: { ابرهه الاشم } نماینده نجاشی ( پادشاه حبشه ) در صنعاء ( یمن )

کنیسه ( محل عبادت ) بزرگی درست کرد و آن را { قلیس } نام نهاد و خواست که مراسم حج

عرب را به آنجا انتقال دهد تا - دیگر - پناهگاه مردم نباشد و بار سفر را از رههای دور به طرف

آنجا نیندند و خواست که کنیسه خود، این موقعیت را داشته باشد.

این جریان - نیز - بر عرب گران آمد. آن عربی که از عشق و احترام و بزرگداشت کعبه، شیر

نوشیده و پرورش یافته بودند و هیچ خانه و هیچ چیزی را معادل و جانشین آن نمی یافتند و نمی

دیدند. این جریان، آنان را به خود مشغول نمود و در این مورد به بحث و گفتگو نشستند. در این

هنگام یکنفر کنعانی، خارج شد و در داخل کنیسه، نجاست کرد. ابرهه عصبانی شد و سوگند یاد

کرد که - حتماً - به کعبه ( خانه خدا ) می رود و آنرا ویران میکند.

ابرهه به سوی خانه خدا حرکت کرد و به همراه خود، چندین فیل جنگی برد. عرب این خبر را به همدیگر بازگو کردند و مردم عرب - مانند برق - درو ابرهه را گرفتند و بزرگی و عظمت بیت را برای او تعریف کردند و تذکر دادند و او را از عاقبت کار، هشدار نمودند و - حتی - تصمیم

داشتند او را از این کار باز دارند و از در جنگ در آیند و چون دیدند که در برابر ابرهه و سپاهش توان ندارند کار را به خداوند موکول کردند و ایشان اطمینان داشتند که این بیت، پروردگاری دارد و آن را از تطاول و دستیازی دشمن نگه میدارد.

گواه این قضیه است آنچه که در بین بزرگ قریش - عبدالمطلب - جد رسول (ص) و ابرهه از سوال و جواب روی داد: ابرهه در سر راهش به مکه دویست (۲۰۰) شتر از اموال عبدالمطلب را

گرفت. عبدالمطلب اجازه خواست که نزد ابرهه برود. ابرهه اجازه داد و از او اجترام گرفت. ابرهه از بالای تخت پائین آمد و در کنار عبدالمطلب نشست و از نیاز و خواسته اش سوال کرد.

عبدالمطلب گفت: حاجت من این است که: آن دویست شتر، مال من است به من باز گردانید. وقتی عبدالمطلب آن را گفت شترهایش را پس داد و او را سبک در نظر آمد و گفت: آیا شما

برای دویست شترت با من صحبت کرده و خانه ای که مال و دین شما و پدران شما است رها می کنی در حالیکه من قصد ویران کردن آن را دارم و در این مورد صحبتی نداری!؟

عبدالمطلب در جواب گفت: براستی من - فقط - صاحب شتران خود هستم و این بیت، صاحب و پروردگاری دارد که شما را از ویران کردنش باز می دارد.

ابرهه گفت: آن چیست که از من جلوگیری می کند؟

عبدالمطلب گفت: این شما و آن خانه خدا.

مردم قریش از بیم هجوم وحشیانه آنان به بالای کوهها و بهع دره ها پناه بردند و منتظر بودند که خدای تنها بر سر کسی که نسبت به حرمتش جسارت کند چه خواهد آورد؟ و عبدالمطلب با چند

نفر از قریش برخاستند و حلقه در کعبه را - محکم - گرفتند و از درگاه پروردگار، یاری طلبیدند که ابرهه و سپاهش را نابود کند.

ابرهه - نیز - خود را آماده وارد شدن به مکه و ویران کردن کعبه نمود و فیل جنگیش را - نیز -

حاضر کرد. آن فیلی که اسمش {فیل محمود} بود. فیل در مسیر مکه خود را به زمین چشبانده و

هر چند او را می زدند - اصلاً - بلند نمی شد! عاقبت او را به طرف یمن چرخاندند. فوراً بلند شد و دوید.

در این هنگام بود که خدای تعالی، از دریا، پرندگان فرستاد که هر پرنده ای چند سنگ ریزه با

خود همراه داشت و به هر کسی می زدند کشته می شد. اهل حبشه - بی درنگ - فرار کردند. و از

همان راهی که - قبلاً - آمده بودند - دوباره - برگشتند و از مکه خارج شدند. اما در هر مسیر عده

ای از آنان تلف می شد و تن بی جانشان بر جا می ماند. ابرهه - نیز - از ترس، پا به فرار گذاشت.

در راه انگششان یکی بعد از دیگری افتاد تا به صنعاء رسید. در آنجا به بدترین حالت مرد.

{ این است سزای بدکارانی که با دین خدا و بندگان مؤمن به خدا در افتند } و این همان سال

است که قرآن، آن را - روشن - بیان می فرماید: { آیا ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل ( ابرهه

و لشکرش ) چه کرد؟ آیا حيله و تدبیری را که برای ویران کردن کعبه اندیشیده بودند نقش بر



آب نکرد؟! و برای هلاک آنان پرندگان (( ابابیل )) را فرستاد . آن سپاه را به سنگهای سجیل (دوزخی) سنگباران میکرد و آنان را مانند کاه سرگین شده گردانید {

وقتی پروردگار توانا، اهل حبشه را از مکه راند و با چنان وضعی آنان را نابود کرد مردم عرب،

قریش را احترام گرفتند و گفتند: قریش اهل و بیت خدا هستند و خدا به جای ایشان جنگید و خدا برای آنان - در مقابل دشمن - کافی است .

مردم عرب این رویداد را گرامی داشتند و حقیقتاً آن رویداد - نیز - شایسته احترام بود و آن را تاریخ زدند . گفتند: این حادثه در سال { عام الفیل } بود . نسبت تولد را به آن سال می دادند .

مثلاً: فلانی در سال عام الفیل به دنیا آمد و - یا - این جریان چند سال بعد از واقعه عام الفیل روی

داد . عام الفیل، با سال ۵۷۰ میلادی مصادف است { یعنی ۵۲ سال پیش از هجرت }

برگرفته شده از: زندگانی پیغمبر اسلام (ص) تالیف استاد ابوالحسن ندوی ترجمه: محمد بهاء

الدین حسینی



ای ماه خون، بار دیگر از راه میرسی و با  
نسیم گرم کربلایی، قصه آلاله های سرخ  
را به گوش جان می رسانی. دوباره  
سکوت تاریخ را در هم می شکنی و بغض  
ناله را از تنگنای حنجره ها آزاد می کنی.  
بار دیگر از راه میرسی و برف سکوت را با  
آفتاب عشقی که بر آسمان سینه داری،  
آب می نمایی و آن را به اقیانوس

## خروشان فریاد می رسانی! ای ماه خدا!

### قدومت گرامی.

تقویم، آغاز سال نو و برگزاری جشن های مختلف در میان ملل و جوامع مختلف، برخاسته از زمینه های ملی - دینی و نمودی از فرهنگ جوامع خویشند.

این تقویم ها که به مرور از جنبه های مختلف ملی - دینی در جوامع بشری

پیدا شده اند؛ برخی از آنها هنوز در جوامع مختلف به حیات خود ادامه داده

و هر روز که سپری می شود بنابر خصوصیات که دارا هستند بر اعتبار و

اهمیتشان افزوده می گردد.

اما برخی دیگر از این تقویم ها به عللی متروک گشته و کمتر شخصی از

وجود آنها باخبر است. عموماً اساس تقویم ها یا گاهنامه ها بر مبنای چهار

مبادی و خصوصیت استوار است که عبارتند از: نجومی، ارضی، دینی، قومی

و ملی. از مبداهای مهم تاریخی یا تقویم هایی که در میان اکثر اقوام و ملل

جهان تا به امروز مطرح بوده اند می توان به تقویم های ذیل اشاره کرد:

تقویم های چینی، مصری، عبری (یهودی)، مسیحی، هندو و اسلامی.

چنانچه مشهود است اکثر مبادی تقویم ها و گاه شمارها متکی بر دین است. چنان که اقوام یهود که از قدیمی ترین اقوام موحد و متدین بشمار می روند، تاریخ خود را بر مبدأ پیدایش بشر بر اساس اخبار تورات به طور اعم و در حالاتی اخص ظهور حضرت موسی (ع) و نزول تورات و صدور «ده فرمان» حساب می کنند و یا این که در عالم مسیحیت، مسیحیان؛ تولد حضرت عیسی مسیح (ع) را مبدأ تاریخ خویش قرار داده اند و در تقویم های شرق آسیا ظهور کنفوسیوس، بودا، برهما و امثال آن برای طرفدارانشان مبدأ تاریخ است.

در میان اعراب عربستان تا زمانی که هجرت، یگانه تاریخ مسلمین شود عام الفیل (۱) عمومیت داشت، و اکثر مورخین ولادت حضرت رسول (ص) را به این تاریخ نوشته اند. اعراب نیز مانند سایر ملل جهان دوازده ماه را یکسال می گرفتند منتهی این دوازده ماه قمری بود و گفته می شود که اساس آن منطبق است بر سنت باستانی اعراب و شریعت ابراهیم (ع). تعیین مبدأ تاریخی مسلمین از رحلت رسول اکرم (ص) و زمان خلافت عمر دومین خلیفه به طول انجامید. قبل از این واقعه، تقویم مسلمین تنظیم نیافته بود و مبدأ و اصول خاصی نداشت، مسلمین گذشت زمان را ماه به ماه حساب می کردند و دوازده که تمام می شد آن را یک سال می نامیدند و از هجرت به بعد هر

سالی را به نام واقعه مهمی که در آن سال اتفاق افتاده بود نام گذاری می کردند.

در زمان خلافت عمر در سال ۱۶ یا ۱۷ هجری؛ عمر مجلسی ترتیب داد تا تقویمی برای حکومت اسلامی تنظیم شود؛ تا با استفاده از آن تاریخ وقایع و حساب بیت المال را نسبت به آن مشخص سازد. در این جلسه راجع به واقعه فیل و واقعه بعثت و مبنای تقویم ایرانیان بحث شد ولی هیچ یک از آنان مورد تصویب قرار نگرفت تا اینکه حضرت علی (ع) پیشنهاد نمود که هجرت حضرت رسول اکرم (ص) مبدأ تاریخ و تقویم اسلامی قرار گیرد؛ این پیشنهاد و موضوع آن، بواسطه این که هجرت سبب گشایش در امر مسلمین و اهداف اسلام شده بود مورد قبول عموم حاضرین قرار گرفت.

بعد از تعیین و تصویب مبدأ برای تاریخ اسلام، تعیین مبدأ و سرآغاز برای سال های این تقویم نیز مورد شور و مشورت قرار گرفت؛ که بعد از تبادل نظر؛ ماه محرم بنا به خصوصیات خاص خود که اولاً پایان مراسم و سفر حج بود و ثانیاً آخر ماه های حرام بود بعنوان اولین ماه سال انتخاب شد. در برخی دیگر از منابع نیز آمده است که چون از عصر ابراهیم (ع) اکثر اقوام عرب به علت فراغت از سفر حج و اعمال آن در ماه ذی الحجه، ماه بعد از آن را که محرم باشد، اولین ماه سال می گرفتند، روی این اصل با تبعیت از اصول سنتی

اعراب ماه محرم را آغاز سال هجری قرار دادند.

اگرچه در اکثر کشورها مراسم خاص سال نو برگزار می شود ولی در اکثر کشورهای عربی اعیاد فطر و قربان بعنوان بزرگترین عید و جشن ملی در نظر گرفته می شوند. و اما شروع سال قمری و ماه محرم برای شیعیان یادآور قیام خونین و همیشه جاوید امام حسین (ع) است. در مذهب تشیع ماه محرم با حادثه عاشورا عجین شده است. حادثه ای که با وجود گذشت قرن های متوالی همچنان متبلور و راه گشای جویندگان حق و حقیقت است.

به هر صورت سال قمری با مبدأ هجرت پیامبر اسلام در ابتدا در جزیره العرب و پس از آن که اعراب مسلمان به کار کشور گشایی روی آوردند در تمام بلاد اسلامی آن زمان گسترش یافت و شیوه گاه شماری ممالک وسیعی از هند تا اسپانیا شد، و در ایران نیز جایگزین سالشمار خورشیدی شد که از ازمه قدیم در ایران رواج داشت؛ گاهشماری قمری در ایران تا ابتدای سلطنت پهلوی یگانه گاه شماری کشور بود تا اینکه توسط رضا خان گاهشماری در ایران به هجری خورشیدی تغییر یافت.

اینک آغاز سال ۱۴۲۷ هجری قمری را پیش رو داریم، سال قمری با هجرت پر برکت رسول اکرم معنا یافت و مبدأ تاریخ اسلام شد چه اگر پیامبر در مکه باقی می ماند چیزی از اسلام باقی نمی ماند، ولی سال قمری که با هجرت



پیامبر مکرم اسلام متبرک شده بود، در سال ۶۱ پس از هجرت به خون عزیزان و خاندان رسول اکرم (ص) رنگ شد و از آن پس سال قمری برای مسلمان راستین جز با اندوهی جانکاه آغاز نگشته است؛ تا کی باشد که خونخواه این خون "نارالله" پیا خیزد و جهانی را به عدل بیاراید.

(۱) مبدأ سال فیل حمله ابرهه پادشاه یمن به مکه و کعبه بود که با فضل الهی، او و لشکریان فیل سوارش با شکست مواجه شدند.







در عام الفیل (سالی که سپاه ابرهه به قصد تخریب خانه خدا به مکه هجوم آوردند) قادر متعال از نسل اسماعیل پیامبر (علیه السلام) و از صلب پدرانی مؤمن و موحد و مادرانی پاک، فرزندی به دنیا آورد که قرار بود با ابلاغ آخرین شریعت الهی، بزرگترین تحول را در تاریخ بشریت ایجاد کند، و مکتبی حیات بخش و انسان ساز را به تشنگان معرفت و عدالت عرضه نماید. نام پدر این کودک، عبدالله و نام مادرش آمنه بود. پس از تولد نوزاد، طی مراسمی خاص، نام (محمد) را (که پیش از آن کمتر سابقه داشت) برای او برگزیدند. این نام را (عبدالمطلب) جد پیامبر انتخاب کرد و مادرش، نام (احمد) را برگزید و در قرآن به هر دو نام اشاره شده است.

پدر او بنا بر آنچه مشهور است، پیش از ولادت (محمد) از دنیا رفت. تربیت و نگهداری کودک را عبدالمطلب، جد او و پس از وی ابو طالب، عموی ایشان متکفل شدند.

کودک سه روز از مادر شیر خورد. پس از آن، وی را به (ثویبه)، کنیز ابو لهب - عموی پیامبر - سپردند. او چهار ماه کودک را شیر داد، سپس وی را به (حلیمه سعدیه) سپردند و او آخرین دایه حضرت بود.

محمد (صلی الله علیه و آله) در سرزمین سخت و خشن عربستان رشد و کمال

یافت. سرزمینی با مردمی خرافی، بت پرست، متعصب، جاهل و نادان مردمی که دختران را زنده به گور می‌کردند و گاه به خاطر تعصبات بیجای قبیله‌ای، سالها با یکدیگر می‌جنگیدند. اگر شتر یک قبیله وارد سرزمین قبیله دیگری شده و کشته می‌شد، همین برای آغاز جنگی بزرگ کافی بود!

هر خانواده و قبیله‌ای برای خود بتی داشت، آنان از سنگ، چوپ و حتی از خرما بت می‌ساختند و هنگام گرسنگی و قحطی خدای خود را می‌خوردند! پیش از بعثت، در میان مردم مکه فقط ۱۷ نفر و در میان مردم مدینه فقط ۱۱ نفر باسواد بودند. کعبه که پایگاه توحید و مرکز یکتاپرستی است، به بتخانه و محل آویختن اشعاری پوچ و بی‌محتوا در وصف زن و شراب و... تبدیل شده بود. آثار خداپرستی محو و ردایل، فضایل و فضایل انسانی، ردایل به شمار می‌آمدند، ولی نور فطرت در دل این مولود پاک روشن بود. در چهار سالگی هنگامی که به رسم جاهلیت به گردن طفل مهره‌هایی آویختند تا از شر

دیوهای صحرا محفوظ بماند! کودک مهره‌ها را از گردن در آورد و فرمود: (مادر جان! خدای من که پیوسته با من است، نگهدار و حافظ من می‌باشد)، در سنین جوانی در سفری که به شام کردند، زمانی که با تاجری اختلاف پیدا کردند و تاجر از ایشان خواست تا به (لات) و (عزی) سوگند بخورد، فرمود: (پست‌ترین و مبعوض‌ترین موجودات نزد من، همان لات و عزی است که تو

می پرستی!).

محمد در دوران جوانی چنان معروف و خوشنام و درستکار بود که به (امین)

ملقب شد و حتی در میان منازعات قومی، وی را به عنوان داور انتخاب

می کردند. از جمله، هنگام نزاع بین قبایل عرب بر سر نصب حجرالاسود در

محل خودش، که میانجیگری پیامبر، همه را مسرور ساخت و به مشاجره آنها

خاتمه داد. در دوران جوانی مدافع سرسخت ضعفا و دشمن سرسخت ظالمان

و ستمگران بود. (محمد امین) از امضاکنندگان پیمانی بود که به (حلف

الفضول) شهرت داشت و این، پیمانی بود که جمعی برای احقاق حق

ستمدیدگان، آن را امضا کردند و آن حضرت در ۲۰ سالگی در آن شرکت

داشتند و به آن نیز افتخار می نمودند. از ایشان نقل شده است: (در خانه عبدالله

بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت

می شدم، اجابت می کردم. اسلام جز استحکام، چیزی به آن نیفزوده است).



ازدواج و بعثت آن حضرت

محمد در آن سن مدتی به چوپانی مشغول بود و گوسفندان اهل مکه را شبانی می‌کرد. امانت و حسن شهرت (محمد) سبب شد که خدیجه، دختر خویلد، از ثروتمندان قریش و صاحب قافله‌های تجاری، وی را به استخدام درآورد. سپس پیشنهاد کرد که محمد ریاست قافله تجاری او را که به شام می‌رفت به عهده گیرد و در عوض، دو برابر بقیه مزد بگیرد و محمد امین نیز پذیرفت. پس از بازگشت، در سن ۲۵ سالگی دو پسر به نامهای (قاسم) و (عبدالله) و چهار دختر به نامهای (رقیه)، (زینب)، (ام کلثوم) و (فاطمه) سلام الله علیها، بود که همه پسران قبل از بعثت در گذشتند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از بعثت، هر سال مدتی را در غار (حرا) به عزلت و تنهایی می‌گذراندند. در این مورد در نهج البلاغه علی (علیه السلام) آمده است:

(ولقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فأراه ولا یراه غیری: ایشان هر سال مدتی را در غار حرا می‌گذراند و من او را می‌دیدم و جز من، کسی او را نمی‌دید) (خطبه ۱۹۰).

روزی آن حضرت در غار حرا مشغول عبادت بود که فرشته وحی نازل شد که (امّی) یعنی درس نخوانده بودند، فرمودند: (من خواندن بلد نیستم) فرشته

وحی ایشان را بسختی فشرد و دوباره گفت (إقرأ) و باز همان جواب را شنید.

برای بار سوم حضرت را فشرد و گفت: (إقرأ) این بار جواب شنید: (چه بخوانم) فرشته وحی عرض کرد: (إقرأ باسم ربك الذي خلق الإنسان من علق إقرأ وربك الأكرم الذي علم بالقلم علم الإنسان ما لم يعلم): بخوان به نام پروردگارت، کسی که آفرید، انسان را از خون بسته آفرید، بخوان، و پروردگارت کریمترین موجودات است، کسی است که با قلم آموخت، به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت (سوره علق، آیات ۱ الی ۵).

بدین سان آیات اول سوره (علق) بر حضرت نازل شد. فرشته وحی سپس عرض کرد: (ای محمد! تو رسول خدایی و من جبرئیلم). حضرت از کوه حرا فرود آمده، به منزل خدیجه بازگشت. چون به منزل وارد شد، خدیجه پرسید: (ای محمد! این چه نوری است که در تو مشاهده می‌کنم) فرمود: (این نور نبوت است. بگو: لا إله إلا الله محمد رسول الله!) خدیجه عرض کرد: (سالها است که من پیامبری تو را می‌دانم). سپس شهادتین را گفت و او اولین مسلمان بود. آنگاه پیامبر فرمودند: (من در خود سرمایی احساس می‌کنم، جامه‌ای به من بپوشان!) سپس جامه‌ای پوشیده، خوابید. در این هنگام از جانب حق تعالی وحی آمد: (یا أيها المدثر قم فأندر وربك فكبر): ای جامه به خود پیچیده، برخیز و انداز کن، و پروردگارت را به بزرگی یاد کن - (سوره مدثر)

حضرت برخاسته، انگشت در گوش خود گذاشت و فرمود: (الله أكبر، الله أكبر).

بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) واضح بود، اسلام که همه را به برابری می خواند و تبعیضها و ثروت اندوزیها و بهره کشیهای ظالمانه را ممنوع می سازد، در مقابل خود مخالفین بسیاری خواهد داشت، کسانی که حاضر به از دست دادن منافع مادی و معنوی و امتیازات اجتماعی خویش نبودند به یکباره و بدون زمینه سازیهای قبلی نمی توان دعوت را علنی کرد. لذا مدت سه سال مخفیانه اسلام را تبلیغ می کردند. پس از خدیجه، علی (علیه السلام) ایمان آورد و اینها تا مدتی تنها کسانی بودند که با پیامبر نماز می خواندند. سپس، (زید بن حارثه) و به دنبال او سایر مردم ایمان آوردند و نام اسلام شیوع پیدا کرد. سه سال پس از بعثت پیامبر، طی دو مرحله، دستور علنی کردن دعوت به اسلام، از جانب حق تعالی ابلاغ شد. ابتدا دستور رسید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خویشاوندان نزدیک خود را دعوت کند. آیه (و أنذر عشیرتک الأقربین: خویشاوندان نزدیک را انداز کن) (سوره شعراء، آیه ۲۱۴) در این باره نازل شده است. بدین منظور جلسه ای تشکیل شد. در آن جلسه، علی (علیه السلام) که نوجوانی بود و ابولهب عمی پیامبر و سایر خویشاوندان حضور داشتند. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پس از ستایش خداوند و اعتراف به

وحدانیت او دعوت خود را علنی کرد و از آنان خواست که به یگانگی خداوند و پیامبری ایشان اعتراف کنند تا رستگار شوند و فرمود: (کدام یک از شما از من پشتیبانی می‌کند، تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد) سکوت همه را فراگرفت. از میان جمعیت، تنها علی (علیه السلام) که در آن زمان ۱۳ یا ۱۵ ساله بود برخاست، و عرض کرد: (ای پیامبر خدا من آماده پشتیبانی از شما هستم). حضرت، ایشان را به نشستن امر کردند و تا سه بار تقاضای خود را مطرح نمودند و هر بار، این علی (علیه السلام) بود که دعوت پیامبر را اجابت کرد. آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (ای مردم! این جوان برادر و جانشین من است. به سخنان او گوش دهید و از وی پیروی کنید!) جمعیت بپا خاستند و در حالی که از روی استهزاء می‌خندیدند، به ابوطالب رو کرده، گفتند: (به تو امر کرد که از پسرت اطاعت کنی!).

در مرحله دوم این آیات نازل شد: (فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین إنا کفیناک المستهزئین) (سوره حجر: آیه ۹۴ - ۹۵) در این مرحله، پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه مردم را بطور علنی و آشکارا دعوت کرد. از اینجا بود که قریش با تمام قوا به مقابله برخاستند. اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بسختی شکنجه کردند، آنان را تحت شدیدترین محاصره‌های اقتصادی و اجتماعی قرار دادند و حتی با پیشنهادهای فریبنده خود، خواستند آن حضرت

را از ادامه رسالت خود باز دارند، ولی پیامبر با قاطعیت فرمود: (به خدا قسم، اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم قرار دهید تا از دعوت خود دست بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد!).

در طی ۱۳ سال که از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گذشت، آن حضرت با یاران خود به مدت سه سال در سخت‌ترین شرایط در شعب ابی‌طالب (دره‌ای در میان کوه‌های مکه) در محاصره قرار داشتند و آزار مشرکین نیز هر لحظه شدت می‌گرفت.

نام: محمد بن عبد الله

در تورات و برخی کتب آسمانی «احمد» نامیده شده است. آمنه، دختر وهب، مادر حضرت محمد (ص) پیش از نامگذاری فرزندش توسط عبدالمطلب به محمد، وی را «احمد» نامیده بود.

کنیه: ابوالقاسم و ابوابراهیم.

القاب: رسول الله، نبی الله، مصطفی، محمود، امین، امی، خاتم، مزمل، مدثر، نذیر، بشیر، مبین، کریم، نور، رحمت، نعمت، شاهد، مبشر، منذر، مذکر، یس، طه و... .

منصب: آخرین پیامبر الهی، بنیان‌گذار حکومت اسلامی و نخستین معصوم در دین مبین اسلام.

تاریخ ولادت: روز جمعه، هفدهم ربیع الاول عام الفیل برابر با سال ۵۷۰ میلادی (به روایت شیعه).

بیشتر علمای اهل سنت تولد آن حضرت را روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول آن سال دانسته‌اند.

عام الفیل، همان سالی است که ابرهه، با چندین هزار مرد جنگی از یمن به مکه یورش آورد تا

خانه خدا (کعبه) را ویران سازد و همگان را به مذهب مسیحیت وادار سازد؛ اما او و سپاهیان‌ش در

مکه با تهاجم پرندگان به نام ابابیل مواجه شده، به هلاکت رسیدند و به اهداف شوم خویش نایل

نیامدند. آنان چون سوار بر فیل بودند، آن سال به سال فیل (عام الفیل) معروف گشت.

.....



محل تولد: مکه معظمه، در سرزمین حجاز (عربستان سعودی کنونی).

نسب پدری: عبدالله بن عبدالمطلب (شبیئۃ الحمد) بن هاشم (عمرو) بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر (قریش) بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان.

از پیامبر اسلام (ص) روایت شده است که هرگاه نسب من به عدنان رسید، همان جا نگاه دارید و از آن بالاتر نروید. اما در کتاب‌های تاریخی، نسب آن حضرت تا حضرت آدم (ع) ثبت و ضبط شده است که فاصله بین عدنان تا حضرت اسماعیل، فرزند ابراهیم خلیل الرحمن (ع) به هفت پشت می‌رسد.

مادر: آمنه، دختر وهب بن عبد مناف.

این بانوی جلیل‌القدر، در طهارت و تقوا در میان بانوان قریشی، کم‌نظیر و سرآمد همگان بود. وی پس از تولد حضرت محمد (ص) دو سال و چهارماه و به روایتی شش سال زندگی کرد و سرانجام، در راه بازگشت از سفری که به همراه تنها فرزندش، حضرت محمد (ص) و خادمه‌اش، ام ایمن جهت دیدار با اقوام خویش عازم یثرب (مدینه) شده بود، در مکانی به نام «ابواء» بدرود حیات گفت و در همان جا مدفون گشت.

و چون عبدالله، پدر حضرت محمد (ص) دو ماه (و به روایتی هفت ماه) پیش از ولادت فرزندش از دنیا رفته بود، کفالت آن حضرت را جدش، عبدالمطلب به عهده گرفت. نخست وی را به ثویبه (آزاد شده ابولهب) سپرد تا وی را شیر دهد و از او نگهداری کند؛ اما پس از مدتی وی را به

حلیمه، دختر عبدالله بن حارث سعیدیه واگذار کرد. حلیمه گرچه دایه آن حضرت بود، اما به مدت پنج سال برای وی مادری کرد.

مدت رسالت و زمامداری: از ۲۷ رجب سال چهارم عام الفیل (610 میلادی)، که در سن چهل

سالگی به رسالت مبعوث شده بود، تا ۲۸ صفر سال یازدهم هجری، که رحلت فرمود، به مدت ۲۳ سال عهده‌دار امر رسالت و نبوت بود. آن حضرت علاوه بر رسالت، به مدت ده سال امر زعامت و زمامداری مسلمانان را پس از مهاجرت به مدینه طیبه بر عهده داشت.

تاریخ و سبب رحلت: دوشنبه ۲۸ صفر، بنا به روایت بیشتر علمای شیعه و دوازدهم ربیع الاول بنا به

قول اکثر علمای اهل سنت، در سال یازدهم هجری، در سن ۶۳ سالگی، در مدینه بر اثر زهری که

زنی یهودی به نام زینب در جریان نبرد خیبر به آن حضرت خورانیده بود. معروف است که پیامبر

اسلام (ص) در بیماری وفاتش می فرمود: این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن

یهودی پس از فتح خیبر برای من آورده بود.

محل دفن: مدینه مشرفه، در سرزمین حجاز (عربستان سعودی کنونی) در همان خانه‌ای که وفات

یافته بود. هم اکنون مرقد مطهر آن حضرت، در مسجد النبی قرار دارد.

همسران:

1. خدیجه بنت خویلد.

2. سوده بنت زمعه.

3. عایشه بنت ابی بکر.

4. امّ شریک بنت دودان.

5. حفصه بنت عمر .

6. ام حبیبه بنت ابی سفیان .

7. امّ سلمه بنت عاتکه .

8. زینب بنت جحش .

9. زینب بنت خزیمه .

10. میمونہ بنت حارث .

11. جویریہ بنت حارث .

12. صفیّہ بنت حیّ بن اخطب.

نخستین زنی که افتخار همسری پیامبر اکرم(ص) را یافت، خدیجه بنت خویلد بود. حضرت

محمد(ص) پیش از رسیدن به مقام رسالت، در سن ۲۵ سالگی با این بانوی بزرگوار ازدواج نمود.

خدیجه کبری (س) با موقعیت و اموال خویش، خدمات شایانی به پیامبر اکرم(ص) در اظهار

رسالتش کرد. این بانوی بزرگ، از افتخارات زنان عالم است و در ردیف بانوان قدسی، همانند

مریم و آسیه، قرار دارد. پیامبر اکرم(ص) به احترام خدیجه کبری (س) تا هنگامی که وی زنده

بود، با هیچ زن دیگری ازدواج نکرد. همو بود که دردها و رنج‌های پیامبر(ص) را، که سران شرک

و کفر متوجه آن حضرت می کردند، تسلّی داده و او را در رسالت و نبوتش یاری می داد.

خدیده کبری(س) به خاطر مقام و منزلتی که در اسلام به دست آورده بود، مورد لطف و عنایت مخصوص پروردگار جهانیان قرار گرفت. به همین جهت روزی جبرئیل امین به محضر پیامبر اکرم(ص) شرفیاب شد و گفت: ای محمد! سلام خدا را به همسرت خدیجه برسان. پیامبر اکرم(ص) به همسرش فرمود: ای خدیجه! جبرئیل امین از جانب خداوند متعال به تو سلام می‌رساند. خدیجه گفت: «اللّٰهُ السَّلَامُ و منه السَّلَامُ و علی جبرئیل السَّلَام.»

حضرت خدیجه (س) در ایام همسری با پیامبر(ص) از احترام ویژه رسول خدا(ص) برخوردار بود و پیامبر(ص) نیز همسری مهربان و وفادار برای او بود. آن حضرت پس از وفات خدیجه (س) در رمضان سال دهم بعثت) همواره از او به نیکی یاد می‌کرد.

از عایشه، سومین همسر رسول خدا(ص)، روایت شده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَا يَكَادُ يَخْرُجُ مِنَ الْبَيْتِ حَتَّى يَذْكُرَ خَدِيجَةَ فَيَحْسِنُ الثَّنَاءَ عَلَيْهَا، فَذَكَرَهَا يَوْمًا مِنَ الْأَيَّامِ فَأَذْرَكَتْنِي الْغَيْرَةَ، فَقُلْتُ: هَلْ كَانَتْ إِلَّا عَجُوزًا وَقَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا، فَغَضِبَ حَتَّى اهْتَرَّ مَقْدَمُ شَعْرِهِ مِنَ الْغَضَبِ (1) .»

پیامبر اکرم(ص) هیچ‌گاه از خانه بیرون نمی‌رفت مگر این که یادی از خدیجه می‌کرد و از او به نیکی نام می‌برد. یک روز که پیامبر اکرم(ص) از خدیجه (س) یاد کرده و خوبی‌های او را بیان می‌کرد، غیرت زنانگی بر من غالب شد و به پیامبر(ص) گفتم: آیا او یک پیرزن بیشتر بود و حال آن که خداوند بهتر از آن (یعنی عایشه) را به تو داده است؟ پیامبر اکرم(ص) از این گفتار من، خشمگین شد، به طوری که موهای جلوی سرش از شدت خشم به حرکت درآمد.

فرزندان :

الف) پسران :

1. قاسم. او پیش از بعثت پیامبر اکرم(ص) تولد یافت. از این رو پیامبر(ص) را ابوالقاسم نامیدند .

2. عبدالله. این کودک چون پس از بعثت به دنیا آمده بود، وی را «طیب» و «طاهر» می گفتند .

3. ابراهیم. او در اواخر سال هشتم هجری متولد شد و در رجب سال دهم هجری وفات یافت .

عبدالله و قاسم از خدیجه کبری (س) و ابراهیم از ماریه قبطیه متولد شدند. و هر سه آنان در سنین

کودکی از دنیا رفتند .

ب) دختران :

1. زینب (س). ۲. رقیه (س). ۳. ام کلثوم (س) 4. فاطمه زهرا (س).

دختران پیامبر اسلام (ص) همگی از حضرت خدیجه (س) متولد شدند و تمام فرزندان رسول

خدا(ص) جز فاطمه زهرا (س) پیش از رحلت آن حضرت، از دنیا رفته بودند. تنها فرزندی که از

آن حضرت در زمان رحلتش باقی مانده بود، فاطمه زهرا(س)، آخرین دختر وی بود. این بانوی

مکرمه، افتخار بانوان عالم، بلکه همه انسانها و مورد تقدیس و تکریم فرشتگان عرشی است. همو

است که مادر سبطین و امّ الأئمة المعصومین (ع) است.

گرچه پیامبر اسلام(ص) به تمام خاندان مؤمن خویش علاقه مند بود، اما در میان همسرانش بیش از همه، به خدیجه کبری (س) و در میان فرزندان بیش از همه، به فاطمه زهرا (س) علاقه مند بوده و اظهار محبت و لطف می فرمود .

اصحاب و یاران :

پیامبر اسلام(ص) چه در مکه معظمه و چه در مدینه، دارای اصحاب و یاران باوفایی بود که برخی از آنان پیش از آن حضرت و برخی دیگر پس از ایشان از دنیا رفتند و تعداد آنان به هزاران نفر می رسد. در این جا به نام برخی از صحابه مشهور آن حضرت اشاره می شود:

- |                           |                         |                                  |
|---------------------------|-------------------------|----------------------------------|
| 1. علی بن ابی طالب(ع).    | 19. سعد بن عباده .      | 37. عثمان بن مظعون .             |
| 2. ابوطالب بن عبدالمطلب . | 20. محمد بن مسلمه .     | 38. ابو موسی اشعری .             |
| 3. حمزه بن عبدالمطلب .    | 21. زید بن ارقم .       | 39. عاصم بن ثابت .               |
| 4. جعفر بن ابی طالب .     | 22. ابو ایوب انصاری .   | 40. عبدالرحمن بن عوف .           |
| 5. عباس بن عبدالمطلب .    | 23. جابر بن عبدالله .   | 41. ابو عبیده جراح . انصاری .    |
| 6. عبدالله بن عباس .      | 24. حذیفه بن یمان .     | 42. ابو سلمه .                   |
| 7. فضل بن عباس .          | 25. خالد بن سعید اموی . | 43. ارقم بن ابی ارقم . عنسی .    |
| 8. معاذ بن جبل .          | 26. خزیمه بن ثابت .     | 44. قدامه بن مظعون .             |
| 9. سلمان فارسی .          | 45. عبدالله بن مظعون .  | 10. ابوذر غفاری (جندب بن جناده). |



46. عبیده بن حارث . انصاری . 11. مقداد بن اسود .

47. سعید بن زید . 27. زید بن حارثه . 12. بلال حبشی .

48. خَبَّاب بن اَرْت . 28. عبدالله بن مسعود . 13. مصعب بن عمیر .

49. بریده اسلمی . 29. عمار بن یاسر . 14. زبیر بن عوام .

50. عثمان بن حنیف . 30. قیس بن عاصم . 15. سعد بن ابی وقاص .

51. ابو هیثم تیهان . 31. مالک بن نویره . 16. ابو دجانہ .

52. ابی بن کعب . 32. ابوبکر بن ابی قحافه . 17. سهل بن حنیف .

33. عثمان بن عفان . 18. سعد بن معاذ .

34. عبدالله بن رواحه .

35. عمر بن خطاب .

36. طلحه بن عبیدالله .

زامداران معاصر :

پیامبر اکرم(ص) در عصری زندگی می کرد که منطقه حجاز به دلیل عدم حاصل خیزی و بیابانی بودن زمین و عدم رواج مدنیّت در بین مردم، از چشم طمع حکومت ها دور مانده و به آن رغبتی نشان نمی دادند. به همین دلیل، در آن سرزمین، حکومت مرکزی و مستقلی وجود نداشت و دایره حکومتی، منحصر در قبیله و طایفه بود و نظام ملوک الطوائفی در آن مناطق حکم فرما بود، تا این که پیامبر اکرم(ص) به پیامبری برانگیخته شد و از مکه به مدینه مهاجرت نمود و پایه های یک

حکومت جهانی را در این شهر بنا نهاد؛ اما در اطراف حجاز حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقلی وجود داشت و حاکمانی از سلسله‌ها و تیره‌های مختلف حکومت می‌کردند. این حکومت‌ها عبارت بودند از: ایران، روم شرقی، حبشه، یمن، حیره، غسان، یمامه و مصر .

همه حکومت‌های اطراف حجاز، تحت نفوذ سه دولت مرکزی، یعنی امپراتوری بزرگ ایران، امپراتوری عظیم روم شرقی و حبشه بودند. تعداد زمامداران این کشورها، که معاصر با پیامبر اکرم (ص) (۶۳۲-۵۷۰ م.) بودند، زیاد است. در این جا تنها نام زمامدارانی را که با پیامبر اسلام (ص) رابطه داشته و یا پیامبر (ص) آنان را به دین مبین اسلام دعوت کرده بود، ذکر می‌کنیم:

1. هرقل (هراکلیوس) قیصر روم شرقی (۶۴۱-۶۱۰ م.).

2. خسرو پرویز، پادشاه ساسانی ایران. (۶۲۸-۵۹۰ م.).

3. باذان بن ساسان، زمامدار یمن و دست‌نشانده امپراتوری ایران (متوفای سال ۱۰ ق.).

4. مقوقس، حاکم مصر و دست‌نشانده امپراتوری روم .

5. نجاشی، پادشاه حبشه .

6. حارث بن ابی شمر، حاکم غسان و دست‌نشانده امپراتوری روم .

7. هوذّه بن علی حنفی، حاکم یمامه و دست‌نشانده امپراتوری روم (متوفای سال ۸ ق.).

8. نعمان بن منذر، حاکم حیره و دست‌نشانده امپراتوری ایران (۶۰۲-۵۸۰ م.).

از میان سلاطین و حاکمان فوق، تنها نجاشی، پادشاه حبشه و باذان، حاکم یمن رابطه حسنه با پیامبر اسلام (ص) داشته و از دعوت آن حضرت استقبال کردند و دینش را پذیرفتند. نجاشی با پذیرفتن

دو گروه مهاجر مسلمان و پناه دادن آنها در حبشه، و باذان با قطع وابستگی به امپراتوری ایران و جنگیدن با دشمنان اسلام، در سرزمین یمن، خدمت‌هایی به حضرت محمد (ص) انجام دادند؛ اما زمامداران دیگر یا با پیامبر اکرم (ص) (از در دشمنی و جنگ وارد شدند و یا سیاست بی طرفانه‌ای را در پیش گرفتند. البته پس از رحلت نبی گرامی اسلام (ص) همه آنان به دست توانای مسلمانان و زمامداران اسلامی به سزای اعمالشان رسیدند .

رویدادهای مهم :

1. وفات عبدالله بن عبدالمطلب، پدر حضرت محمد (ص)، در یثرب دو ماه پیش از تولد آن

حضرت، در هنگام بازگشت از سفر بازرگانی شام.

2. تولد حضرت محمد (ص) در هفدهم (و به روایت اهل سنت در دوازدهم) ربیع‌الاول عام الفیل،

مطابق با سال ۵۷۰ میلادی در مکه معظمه، و تکفل آن حضرت از سوی جدش، عبدالمطلب.

3. نامگذاری نوزاد قریش توسط مادرش آمنه، به «احمد» و سپس توسط جدش، عبدالمطلب به

«محمد».

4. شیر خوردن نوزاد عبدالله، از مادرش آمنه، به مدت سه روز و از ثویبه (کنیز ابولهب) به مدت

چهار ماه، و شیر دادن حلیمه سعدیه به ایشان و نگهداری از آن حضرت، در میان قبیله بنی سعد، به

مدت پنج سال.

5. وفات آمنه بنت وهب، مادر حضرت محمد(ص) در بازگشت از مدینه به مکه، در محلی به نام

«أبواء»، در سن شش سالگی حضرت محمد(ص).

6. وفات عبدالمطلب، سرپرست و جدّ حضرت محمد(ص) در مکه، در سن هشت سالگی

حضرت محمد(ص).

7. واگذاری سرپرستی حضرت محمد(ص) به عمویش، ابوطالب از سوی عبدالمطلب.

8. شفیع شدن حضرت محمد(ص) برای طلب باران در ایام قحطی و خشک سالی مکه توسط

عمویش ابوطالب.

9. همراهی حضرت محمد(ص) در سن دوازده سالگی با عمویش، در سفر بازرگانی شام.

10. پیشگویی «بحیرا»، راهب سرزمین بصری، از پیامبری حضرت محمد(ص)، در سفر بازرگانی

آن حضرت به شام، و سفارش به عمویش، ابوطالب در نگهداری او از دشمنی های یهود.

11. همراهی حضرت محمد(ص)، در سن پانزده سالگی با عمویش، ابوطالب، در نبرد قریش با

قبیله هوازن (جنگ فجار).

12. شرکت حضرت محمد(ص)، در سن بیست سالگی، در پیمان دفاع از حقوق مظلومان

(معروف به حلف الفضول) و تأیید آن پس از بعثت.

13. سفر بازرگانی حضرت محمد(ص) به شام از سوی خدیجه بنت خویلد (زن سرمایه دار مکه).

14. ازدواج حضرت محمد(ص) در سن ۲۵ سالگی با خدیجه بنت خویلد، در مکه.

15. پذیرش حکمیت حضرت محمد(ص)، در سن ۳۵ سالگی از سوی سران قبیله‌ها و رفع

اختلاف آنها در نصب حجرالأسود، در دیواره خانه خدا (کعبه).

16. درخواست حضرت محمد(ص) از عمویش، ابوطالب، برای کفالت و سرپرستی فرزند هشت

ساله‌اش، علی(ع)، و پذیرفتن ابوطالب در فرستادن فرزندش علی(ع) به خانه حضرت محمد(ص) و

خدیجه (س).

17. تردد حضرت محمد(ص) به غاری در کوه «حرا»، در حوالی مکه، برای تفکر و نیایش.

18. برانگیخته شدن حضرت محمد(ص) به پیامبری اسلام، در سن چهل سالگی، در تاریخ ۲۷

رجب (و به روایت اهل سنت، در ماه رمضان) از سوی پروردگار جهان و نزول وحی و آیات قرآن

مجید بر ایشان.

19. ایمان همزمان خدیجه کبری و حضرت علی(ع) به حضرت محمد(ص)، در نخستین روزهای

بعثت.

20. اقتدای خدیجه کبری و حضرت علی(ع) به پیامبر(ص)، در نمازهای یومیه، در کنار خانه خدا

و شگفتی قریش از عمل آنان.

21. مأموریت پیامبر(ص) از جانب خداوند منان، برای دعوت اقوام خویش (بنی‌هاشم) به پذیرش

اسلام، و عدم اعتنای آنان، غیر از علی بن ابی‌طالب(ع) به خواسته‌های پیامبر(ص).

22. معرفی حضرت علی (ع) به جانشینی خویش توسط پیامبر (ص) در جریان دعوت بنی هاشم به دین اسلام.

23. دعوت‌های پنهانی و تربیت افراد، توسط پیامبر اسلام (ص) در سه سال اول بعثت.

24. پذیرش دین اسلام، در سه سال اول بعثت از سوی افراد ذیل:

الف) مردان: علی بن ابی طالب، جعفر بن ابی طالب، زید بن حارثه، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبیدالله، ابو عبیده جراح، ابوسلمه، ارقم بن ابی ارقم، قدامه بن مظعون، عبدالله بن مظعون، عبیده بن حارث، سعید بن زید، خباب بن ارت، ابوبکر بن ابی قحافه، عثمان بن عفان، عمار بن یاسر، صهیب بن سنان، ابوذر غفاری، یاسر (پدر عمار)، عبدالله بن مسعود، بلال بن رباح حبشی و ...

ب) زنان: خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت اسد، سمیه مادر عمار، امّ الفضل بنت حارث (همسر عباس) و ...

25. دعوت عمومی و علنی مردم مکه به پذیرش دین اسلام توسط حضرت محمد (ص) پس از گذشت سه سال از آغاز بعثت.

26. اعتراض مکرر سران قریش به ابوطالب و شکوه از عملکردهای او در پشتیبانی از حضرت محمد (ص).

27. اذیت و آزار سران قریش به پیامبر (ص) برای دست کشیدن از عقاید اسلامی.

28. ایمان حمزه بن عبدالمطلب به دین برادرزاده اش، محمد(ص) و تأثیر ایمان او در تقویت

اسلام و مسلمانان.

29. تشدید شکنجه و آزار تازه مسلمانان توسط سران قریش و شهادت برخی از آنان (مانند پدر و

مادر عمار) در زیر شکنجه.

30. وعده تطمیع سران قریش به پیامبر اکرم(ص) در صورت انصراف از ادعای نبوت، و عدم

اعتنای آن حضرت به خواسته های آنان.

31. مهاجرت گروهی از مسلمانان مکه به حبشه و پناه بردن به نجاشی، پادشاه این کشور، به

دستور حضرت محمد(ص)، در رجب سال پنجم بعثت (هشت سال پیش از هجرت به مدینه).

32. پشتیبانی نجاشی، پادشاه حبشه از مسلمانان مهاجر و عدم پذیرش درخواست فرستادگان

قریش، مبنی بر باز گرداندن مهاجران به مکه.

33. تولد حضرت فاطمه زهرا (س) در بیستم جمادی الاخر سال پنجم بعثت (و به روایتی سال دوم

بعثت).

34. تحریم اقتصادی و قطع روابط اجتماعی قریش با حضرت محمد(ص) و یاران او در سال هفتم

بعثت.

35. درخواست ابوطالب از عموم بنی هاشم و خویشاوندان حضرت محمد(ص)، برای اقامت

گزیدن در دره‌ای میان کوه‌های مکه (که بعدها به شعب ابی طالب معروف شد) جهت پشتیبانی و

حراست از حضرت محمد(ص)، در سال هفتم بعثت.

36. محاصره شدن بنی هاشم در شعب ابی طالب و دشواری زندگی آنان در آن دره خشک، به

مدت سه سال (و به روایتی چهار سال).

37. خبر غیبی حضرت محمد(ص) مبنی بر از بین رفتن مندرجات پیمان نامه قریش به وسیله

موریانه و آشکار شدن این امر بر سران قریش.

38. اعلام براءت برخی از سران قریش از پیمان نامه ظالمانه و اظهار پشیمانی آنان از رفتارهای

ناروای خویش با حضرت محمد(ص) و بنی هاشم، در محاصره شعب ابی طالب و اصرار آنها در

بازگرداندن بنی هاشم به مکه معظمه.

39. درگذشت ابوطالب، بزرگ حامی پیامبر اسلام(ص) و درگذشت خدیجه کبری(س)، نخستین

همسر پیامبر(ص)، در فاصله چند روز از یکدیگر، پس از بازگشت از شعب ابی طالب به مکه، در

سال دهم بعثت و تأثر شدید حضرت محمد(ص) در وفات آن دو.

40. سفر حضرت محمد(ص) به طائف، در سال یازدهم بعثت، و دعوت سران قبیله «ثقیف» به

دین اسلام و عدم پذیرش آنان و آزار و شکنجه آنان به حضرت محمد(ص).



41. بازگشت حضرت محمد(ص) از طائف به مکه و درخواست ایشان از مطعم بن عدی (یکی از

سران قریش) برای قبول پناهندگی و پشتیبانی از آن حضرت.

42. ازدواج حضرت محمد(ص) با سوده دختر زمعه، در مکه، پس از وفات خدیجه کبری(س).

43. معراج پیامبر اسلام(ص) و سفر عرفانی ایشان از خانه خواهر رضاعی اش، ام هانی( دختر ابی

طالب) به مسجد الاقصی، در بیت المقدس و از آن جا به عرش الهی و سدره المنتهی.

44. دعوت پیامبر اکرم(ص) از زایران خانه خدا، در ایام حج و آشنایی اسعد بن زراره (رئیس

قبیله خزرج در یثرب) با آن حضرت و پذیرفتن دین اسلام در سال یازدهم بعثت.

45. عزیمت مصعب بن عمیر به یثرب به دستور پیامبر اکرم(ص)، برای آشنایی مردم با دین اسلام.

46. ایمان آوردن دوازده نفر از زایران یثربی خانه خدا به پیامبر(ص) و پذیرفتن دین اسلام، در

سال دوازدهم بعثت و انعقاد نخستین پیمان با رسول خدا(ص) (معروف به اولین پیمان عقبه).

47. بیعت و پیمان گروهی از اهالی یثرب (از قبیله خزرج و اوس) با پیامبر اکرم(ص)، در موسم

حج سال سیزدهم بعثت، در مکه (معروف به دومین پیمان عقبه).

48. عکس العمل سران قریش، به بیعت مسلمانان یثرب با پیامبر اسلام(ص) و سختگیری آنان در

آزار و شکنجه مسلمانان مکه.

49. مهاجرت انفرادی مسلمانان تحت فشار مکه به یثرب به دستور پیامبر اسلام (ص) و پشتیبانی

مسلمانان یثرب از مهاجران، در اواخر سال سیزدهم و اوائل سال چهاردهم بعثت.

50. انجمن سران قریش، در «دارالندوه» و تصمیم آنان بر کشتن پیامبر اسلام (ص).

51. حمله پنهانی چهل نفر از طایفه‌ها و قبیله‌های مختلف مکه، به خانه پیامبر (ص) (برای کشتن آن

حضرت، در «لیلة المیبت» و مواجه شدن با علی بن ابی طالب (ع) در بستر پیامبر (ص).

52. خروج پیامبر اکرم (ص) از خانه خویش و پناه گرفتن در غار ثور، در حوالی مکه، در «لیلة

المیبت» و همراهی ابوبکر بن ابی قحافه با آن حضرت، در واپسین روزهای ماه صفر سال چهاردهم

بعثت.

53. آغاز هجرت تاریخ ساز پیامبر اسلام (ص) از غار ثور در مکه معظمه، به سوی یثرب) که از

آن پس «مدینه الرسول» خوانده شد) در روز اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت و ورود به مدینه

در دوازدهم همین ماه و استقبال اهالی این شهر از آن حضرت.

54. بنای مسجد النبی (ص)، در مدینه، به دست پیامبر اسلام (ص)، مهاجران و انصار، در نخستین

روزهای ورود آن حضرت به مدینه.

55. ایجاد پیمان برادری بین مهاجران و انصار مدینه، به فرمان پیامبر اسلام (ص)، در ماه رمضان

سال اول هجری.

56. مانورهای جنگی و تهدید خطوط بازرگانی قریش توسط سپاهیان اسلام، از هشتمین ماه سال

اول تا رمضان سال دوم هجری، به فرمان پیامبر اسلام (ص).

57. تغییر قبله مسلمانان از بیت المقدس به مکه، در هفتمین ماه سال دوم هجری.

58. وقوع جنگ بدر میان سپاهیان اسلام و سران قریش، در ماه رمضان سال دوم هجری و پیروزی

شکوهمند مسلمانان در این نبرد (با از دست دادن چهارده شهید و کشتن هفتاد نفر از مشرکان و به

اسارت گرفتن هفتاد نفر دیگر از آنان).

59. وفات رقیه، دختر رسول خدا (ص) (همسر عثمان بن عفان)، در مدینه، به سال دوم هجری.

60. پیمان شکنی یهودیان طایفه قینقاع مدینه و وقوع جنگ میان آنان و سپاهیان اسلام، و تسلیم و

تبعید شدن همگی آنان از مدینه به شام، در شوال سال دوم هجری.

61. وقوع جنگ احد میان سپاهیان اسلام و مشرکان قریش، در شوال سال سوم هجری و پیروزی

ابتدایی مسلمانان با دلاوری‌های حمزه، حضرت علی (ع)، ابودجانة، زبیر و سایر صحابه پیامبر (ص)،

و شکست نهایی سپاهیان اسلام با از دست دادن هفتاد کشته، از جمله حمزه سیدالشهداء، در این

نبرد، به دلیل بی‌انضباطی نگهبانان شکاف میان کوه احد.

62. کشته شدن دو گروه تبلیغی اسلام (ده نفره و چهل نفره) به دست مشرکان، در سرزمین رجب

و بئر معونه، در سال چهارم هجری.

63. توطئه یهودیان بنی نضیر، علیه پیامبر اکرم (ص) و وقوع جنگ میان آنان و مسلمانان، و

پیروزی سپاهیان اسلام در بیرون راندن یهودیان از مدینه، در سال چهارم هجری.

64. همدستی یهودیان و بت پرستان حجاز در هجوم به مدینه و وقوع جنگ احزاب (خندق) میان

مسلمانان و مهاجمان، در سال پنجم هجری و دلاوری‌های حضرت علی (ع) در این نبرد سرنوشت

ساز.

65. خیانت یهودیان بنی قریظه به مسلمانان، در جنگ احزاب و کیفر سخت آنان به دست سپاهیان

اسلام پس از نبرد احزاب.

66. وقوع غزوه بنی مصطلق، در سال ششم هجری، و پیروزی درخشان مسلمانان در این نبرد.

67. آهنگ پیامبر اسلام و ۱۵۲۰ نفر از مسلمانان، از مدینه به مکه، برای انجام عمره و جلوگیری

بت پرستان مکه از ورود آنان، در سال ششم هجری.

68. انعقاد پیمان صلح حدیبیه، میان پیامبر اسلام (ص) و مشرکان قریش، در سال ششم هجری.

69. وقوع جنگ خیبر میان مسلمانان و یهودیان، در وادی خیبر، در ۳۲ فرسخی شمال مدینه، و

دلاوری‌های سپاه اسلام، از جمله امام علی (ع) در این نبرد، به سال هفتم هجری.

70. واگذاری باغ فدک، در سرزمین خیبر، توسط پیامبر اسلام (ص) به دخترش، فاطمه زهرا (س).

71. نامه پیامبر اسلام به پادشاهان ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و حیره (اردن)، و دعوت

آنان به دین اسلام، در سال هفتم هجری.

72. سفر عبادی و زیارتی پیامبر اسلام (ص) و دو هزار مسلمان همراه وی از مدینه به مکه معظمه،

برای انجام مراسم عمره قضا، در ذی قعدة سال هفتم هجری (پس از گذشت یک سال از پیمان

صلح حدیبیه).

73. وقوع جنگ موته در سر حدّات شام، میان سه هزار سپاهی اسلام و دویست هزار مرد جنگی

روم (صد هزار نفر از عرب‌های تحت استیلای روم و صد هزار نفر از سپاهیان رومی)، در سال

هشتم هجری، و به شهادت رسیدن تعداد زیادی از سپاهیان اسلام، از جمله جعفر بن ابی طالب،

زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه، سه فرمانده منصوب پیامبر اسلام، و عقب نشینی بازماندگان به

مدینه.

74. هم پیمانی دوازده هزار مرد جنگی در وادی یابس، برای کشتن پیامبر اسلام (ص) و کوبیدن

مسلمانان مدینه، و وقوع جنگ میان آنان و سپاهیان اسلام به فرماندهی ابوبکر بن ابی قحافه در

مرتبه اول، عمر بن خطاب در مرتبه دوم، و عمرو بن عاص در مرتبه سوم و عقب نشینی مسلمانان در

هر سه مرتبه از معرکه جنگ، و اعطای فرماندهی سپاه اسلام به امام علی (ع) در مرتبه چهارم و

پیروزی سپاهیان اسلام تحت فرماندهی امام علی (ع) در این نبرد، که به جنگ «ذات سلاسل»

معروف شد، در سال هشتم هجری.

75. نقض پیمان صلح حدیبیه توسط بت پرستان مکه، با غارت و کشتن قبیله خزاعه، از قبایل هم

پیمان مسلمانان، در سال هشتم هجری.

76. فتح مکه به فرمان پیامبر اسلام (ص)، در سیزدهم رمضان سال هشتم هجری، و ورود پیروزمند

پیامبر (ص) و مسلمانان به مکه معظمه، و عفو اهالی مکه از جانب آن حضرت.

77. هم پیمانی سی هزار مرد جنگی از قبایل هوازن، ثقیف و بنی سعد، در نبرد با پیامبر

اسلام (ص) و وقوع جنگ خونین میان آنان و دوازده هزار مسلمان، در وادی «حُنین»، به سال

هشتم هجری، پس از واقعه فتح مکه.

78. تعقیب آتش افروزان جنگ حُنین و کيفر آنان به دست سپاهیان اسلام در طائف.

79. منصوب شدن عتاب بن اسید به فرمانداری مکه، و معاذ بن جبل، برای تعلیم قرآن و احکام

اسلام به اهالی این شهر توسط پیامبر اسلام (ص)، در سال هشتم هجری پس از فتح مکه.

80. وفات زینب بزرگترین دختر رسول خدا (ص) (زوجه ابوالعاص بن ربیع) پس از تحمل رنج

هجرت از مکه و بیماریهای طولانی در مدینه، در اواخر سال هشتم هجری.

81. تولد ابراهیم، فرزند پیامبر اسلام (ص) از ماریه قبطیه (کنیزی که مقوقس، فرمانروای مصر به

پیامبر اسلام هدیه کرده بود) در اواخر سال هشتم هجری.

82. فرمان پیامبر اسلام (ص) مبنی بر گرفتن زکات از مسلمانان.

83. مأموریت علی بن ابی طالب (ع) از سوی پیامبر اسلام (ص) با ۱۵۰ مرد جنگی، در تخریب

بت‌خانه و شکستن بت بزرگ قبیله «طی»، و پیروزی شکوهمند مسلمانان و شکست مسیحیان این

قبیله، و فرار عدی بن حاتم (فرزند حاتم طایی) از معرکه جنگ و پناه بردن به شام، در سال نهم

هجری، و بازگشت او پس از مدتی به مدینه، و مسلمان شدنش به دست پیامبر اسلام (ص).

84. حرکت پیامبر اسلام (ص) و سی هزار مرد جنگی مسلمانان از حجاز به سوی تبوک، در مرز

شام، برای مبارزه با سپاهیان روم شرقی، در شعبان سال نهم هجری، و عدم وقوع درگیری میان

آنان.

85. دستور پیامبر اکرم (ص) به حضرت علی (ع) در باقی ماندن در شهر مدینه، در ایام غیبت پیامبر

(ص)، هنگام گسیل سپاه اسلام به سرزمین تبوک، جهت خنثی‌سازی توطئه‌های منافقان.

86. ایجاد بنای مسجد ضرار به دست منافقان مدینه، و دستور پیامبر اکرم (ص) مبنی بر تخریب

آن مسجد و تبدیل آن به مرکز زیاله، پس از بازگشت از غزوه تبوک، در سال نهم هجری.

87. مأموریت ابوبکر بن ابی قحافه توسط پیامبر اسلام (ص) برای ابلاغ سوره براءت به اهالی مکه

و زایران خانه خدا، در ایام حج، و سپس عزل او پیش از رسیدن به مکه توسط پیامبر (ص) و

واگذاری این مأموریت به علی بن ابی طالب (ع)، در ذی‌حجه سال نهم هجری.

88. پذیرش دین اسلام از سوی قبایل و طوایف مختلف عرب، از جمله سران قبیله ثقیف، بنی طی،

بنی تمیم و بنی عامر، در سال نهم هجری.



89. وفات ابراهیم، فرزند پیامبر اسلام (ص) در سن هیجده ماهگی، در سال دهم هجری .

90. مباحله پیامبر اکرم (ص) به همراهی حضرت علی (ع)، فاطمه زهرا (س)، امام حسن مجتبی

(ع) و امام حسین (ع) با نصارای «نجران»، و انصراف هیأت نمایندگی نجران از ادامه مباحله با

خاندان نبوت، در سال دهم هجری .

91. مأموریت یافتن حضرت علی (ع) از سوی پیامبر اسلام (ص) برای دعوت اهالی یمن به اسلام

و داوری در بین آنان و جمع آوری جزیه از اهالی مسیحی نجران، در سال دهم هجری .

92. آخرین سفر زیارتی و عبادی پیامبر اسلام (ص) به مکه معظمه، در سال دهم هجری) معروف

به حجّة الوداع).

93. پیوستن حضرت علی (ع) به پیامبر اسلام (ص) در مراسم حج، در بازگشت از مأموریت یمن .

94. منسوب شدن حضرت علی (ع) به ولایت و جانشینی پیامبر اسلام (ص) در ۱۸ ذی حجّه سال

دهم هجری، در سرزمین «غدیر» (بین راه مکه و مدینه)، پس از بازگشت از سفر حجّة الوداع .

95. ادعای دروغین نبوت از سوی مسیلمه کذاب و اسود بن کعب عنسی، در یمامه و یمن، در

اواخر سال دهم هجری .

96. تجهیز سپاهی متشکل از مهاجران و انصار به فرماندهی اسامه بن زید، برای نبرد با سپاهیان

روم، توسط پیامبر اسلام (ص) در اوائل سال یازدهم هجری .



97. بیماری پیامبر اسلام (ص) در اوائل سال یازدهم هجری و تأکید و اصرار آن حضرت بر حضور

همگان در سپاه اسامه، برای مبارزه با رومیان.

98. رحلت جانشوز پیامبر اسلام (ص) در ۲۸ صفر (و به روایت اهل سنت در ۱۲ ربیع الاول) سال

یازدهم هجری، (۶۳۲ م.) در مدینه، و سوگواری بی سابقه مسلمانان.

99. غسل، کفن و دفن پیکر مطهر پیامبر اسلام (ص) در خانه اش پس از یک روز به دست امام

علی (ع) و با کمک عباس و فرزندش، فضل.

100. اندوه شدید فاطمه زهرا (س)، تنها فرزند بازمانده از پیامبر اکرم (ص) در رحلت جانشوز

پدر.

101. اجتماع سران انصار و مهاجر در سقیفه بنی ساعده، و انتخاب ابوبکر بن ابی قحافه به جانشینی

پیامبر اسلام (ص)، علی رغم سفارش رسول خدا (ص) درباره جانشینی حضرت علی (ع).

---

1. اهل بیت، ص ۱۰۰؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۷۸ (با اندکی اختلاف در عبارت).

برگرفته شده از کتاب "خاندان عصمت علیهم السلام" تألیف سید تقی واردی

### ولادت حضرت محمد

در عام الفیل (سالی که سپاه ابرهه به قصد تخریب خانه خدا به مکه هجوم آوردند) قادر متعال از نسل اسماعیل پیامبر (علیه السلام) فرزندی به دنیا آورد که قرار بود با ابلاغ آخرین شریعت الهی، بزرگترین تحول را در تاریخ بشریت ایجاد کند، و مکتبی حیات بخش و انسان ساز را به تشنگان معرفت و عدالت عرضه نماید.

نام پدر این کودک، عبدالله و نام مادرش آمنه بود. پس از تولد نوزاد، طی مراسمی خاص، نام (محمد) را برای او برگزیدند. این نام را (عبدالمطلب) جد پیامبر انتخاب کرد و مادرش، نام (احمد) را برگزید و در قرآن به هر دو نام اشاره شده است.

پدر او بنابر آنچه مشهور است، پیش از ولادت (محمد) از دنیا رفت. تربیت و نگهداری کودک را عبدالمطلب، جد او و پس از وی ابو طالب، عموی ایشان متکفل شدند.

کودک سه روز از مادر شیر خورد. پس از آن، وی را به (ثویبه)، کنیز ابو لهب - عموی پیامبر - سپردند. او چهار ماه کودک را شیر داد، سپس وی را به (حلیمه سعدیه) سپردند و او آخرین دایه حضرت بود.

محمد (صلی الله علیه و آله) در سرزمین سخت و خشن عربستان رشد و کمال یافت. سرزمینی با مردمی خرافی، بت پرست، متعصب، جاهل و نادان مردمی که دختران را زنده بگور می‌کردند و گاه به خاطر تعصبات بیجای قبیله ای، سالها با یکدیگر می‌جنگیدند. اگر شتر یک قبیله وارد سرزمین قبیله دیگری شده و کشته می‌شد، همین برای آغاز جنگی بزرگ کافی بود!

پیش از بعثت، در میان مردم مکه فقط ۱۷ نفر و در میان مردم مدینه فقط ۱۱ نفر باسواد بودند. کعبه که پایگاه توحید و مرکز یکتاپرستی است، به بتخانه و محل آویختن اشعاری پوچ و بی‌محتوا تبدیل شده بود. آثار خدایپرستی محو و رذایل، فضایل و فضایل انسانی، رذایل به شمار می‌آمدند.

محمد در دوران جوانی چنان معروف و خوشنام و درستکار بود که به (امین) ملقب شد و حتی در میان منازعات قومی، وی را به عنوان داور انتخاب می‌کردند. از جمله، هنگام نزاع بین قبایل عرب بر سر نصب حجرالاسود در محل خودش، که میانگیری پیامبر، همه را مسرور ساخت و به مشاجره آنها خاتمه داد. در دوران جوانی مدافع سرسخت ضعفا و دشمن سرسخت ظالمان و ستمگران بود. (محمد امین) از امضاکنندگان پیمانی بود که به (حلف الفضول) شهرت داشت و این، پیمانی بود که جمعی برای احقاق حق ستمدیدگان، آن را امضا کردند و آن حضرت در ۲۰ سالگی در آن شرکت داشتند و به آن نیز افتخار می‌نمودند. از ایشان نقل شده است: (در خانه عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت می‌شدم، اجابت می‌کردم. اسلام جز استحکام، چیزی به آن نیفزوده است).

ازدواج و بعثت حضرت محمد

محمد در آن سن مدتی به چوپانی مشغول بود و گوسفندان اهل مکه را شبانی می‌کرد. امانت و حسن شهرت (محمد) سبب شد که خدیجه، دختر خویلد، از ثروتمندان قریش و صاحب قافله های

تجاری، وی را به استخدام در آورد. سپس پیشنهاد کرد که محمد ریاست قافله تجاری او را که به شام می‌رفت به عهده گیرد و در عوض، دو برابر بقیه مزد بگیرد و محمد امین نیز پذیرفت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از بعثت، هر سال مدتی را در غار (حرا) به عزلت و تنهایی می‌گذراندند. در این مورد در نهج البلاغه علی (علیه السلام) آمده است:

(ولقد كان يجاور في كل سنة بحراء فأراه ولا يراه غيري: ایشان هر سال مدتی را در غار حرا می‌گذراند و من او را می‌دیدم و جز من، کسی او را نمی‌دید) (خطبه ۱۹۰).

روزی آن حضرت در غار حرا مشغول عبادت بود که فرشته وحی نازل شد که (امی) یعنی درس نخوانده بودند، فرمودند: (من خواندن بلد نیستم) فرشته وحی ایشان را بسختی فشرد و دوباره گفت (إقرأ) و باز همان جواب را شنید. برای بار سوم حضرت را فشرد و گفت: (إقرأ) این بار جواب شنید: (چه بخوانم) فرشته وحی عرض کرد: (إقرأ باسم ربك الذي خلق الإنسان من علق إقرأ وربك الأكرم الذي علم بالقلم علم الإنسان ما لم يعلم): بخوان به نام پروردگارت، کسی که آفرید، انسان را از خون بسته آفرید، بخوان، و پروردگارت کریمترین موجودات است، کسی است که با قلم آموخت، به انسان آنچه را که نمی‌دانست، آموخت (سوره علق، آیات ۱ الی ۵).

بدین سان آیات اول سوره (علق) بر حضرت نازل شد. فرشته وحی سپس عرض کرد: (ای محمد! تو رسول خدایی و من جبرئلم). حضرت از کوه حرا فرود آمده، به منزل خدیجه بازگشت. چون به منزل وارد شد، پیامبر فرمودند: (من در خود سرمایی احساس می‌کنم، جامه‌ای به من بپوشان!)

سپس جامه‌ای پوشیده، خوابید. در این هنگام از جانب حق تعالی وحی آمد: (یا ایها المدثر قم فأنذر وربک فکبر): ای جامه به خود پیچیده، برخیز و انذار کن، و پروردگارت را به بزرگی یاد کن - سوره مدثر) حضرت برخاسته، انگشت در گوش خود گذاشت و فرمود: (الله اکبر، الله اکبر).

بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) واضح بود، اسلام که همه را به برابری می‌خواند و تبعیض‌ها و ثروت اندوزی‌ها و بهره‌کشی‌های ظالمانه را ممنوع می‌سازد، در مقابل خود مخالفین بسیاری خواهد داشت، کسانی که حاضر به از دست دادن منافع مادی و معنوی و امتیازات اجتماعی خویش نبودند به یکباره و بدون زمینه‌سازی‌های قبلی نمی‌توان دعوت را علنی کرد. لذا مدت سه سال مخفیانه اسلام را تبلیغ می‌کردند. پس از خدیجه، علی (علیه السلام) ایمان آورد و اینها تا مدتی تنها کسانی بودند که با پیامبر نماز می‌خواندند. سپس، (زید بن حارثه) و به دنبال او سایر مردم ایمان آوردند و نام اسلام شوع پیدا کرد.

سه سال پس از بعثت پیامبر، طی دو مرحله، دستور علنی کردن دعوت به اسلام، از جانب حق تعالی ابلاغ شد. ابتدا دستور رسید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خویشاوندان نزدیک خود را

دعوت کند. بدین منظور جلسه‌ای تشکیل شد. در آن جلسه، علی (علیه السلام) که نوجوانی بود و ابولهب عموی پیامبر و سایر خویشاوندان حضور داشتند. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پس از ستایش خداوند و اعتراف به وحدانیت او دعوت خود را علنی کرد و از آنان خواست که به یگانگی خداوند و پیامبری ایشان اعتراف کنند تا رستگار شوند.

در مرحله دوم این آیات نازل شد: (فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین إنا کفیناک المستهزئین) (سوره حجر: آیه ۹۴ - ۹۵) در این مرحله، پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه مردم را بطور علنی و آشکارا دعوت کرد. از اینجا بود که قریش با تمام قوا به مقابله برخاستند. اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بسختی شکنجه کردند، آنان را تحت شدیدترین محاصره‌های اقتصادی و اجتماعی قرار دادند و حتی با پیشنهادهای فریبنده خود، خواستند آن حضرت را از ادامه رسالت خود باز دارند، ولی پیامبر با قاطعیت فرمود: (به خدا قسم، اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم قرار دهید تا از دعوت خود دست بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد!).

در طی ۱۳ سال که از بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گذشت، آن حضرت با یاران خود به مدت سه سال در سخت‌ترین شرایط در شعب ابی طالب (دره‌ای در میان کوه‌های مکه) در محاصره قرار داشتند و آزار مشرکین نیز هر لحظه شدت می‌گرفت.

هجرت و تشکیل حکومت اسلامی

پس از آن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخفیانه به مدینه مهاجرت کرده و در آنجا در محیطی امن، حکومتی اسلامی تشکیل دادند. در ۱۰ سالی که از حیات شریف آن حضرت باقی مانده بود، اسلام با سرعتی باور نکردنی گسترش یافت و مرزها را در نور دید.

بر طبق گفته مورخین، در طول مدت حکومت اسلامی پیامبر (صلی الله علیه و آله) جنگهای فراوانی رخ داد که در ۲۶ و به روایتی ۲۷ نبرد، خود پیامبر شخصاً شرکت داشتند (که به این نبردها غزوه می‌گویند) و ۳۵ و به روایتی ۴۸ و حتی ۶۶ جنگ نیز تحت فرماندهی منصوبین آن حضرت به وقوع پیوست (که به این جنگها، سریه می‌گویند).

مهمترین عواملی که در پیشبرد دین اسلام مؤثر بود، در درجه اول، حمایت مالی حضرت خدیجه از ایشان، حمایتهای سیاسی، اجتماعی (ابو طالب عموی پیامبر) و برخی دیگر از خویشاوندان ایشان از جمله (حمزه سید الشهداء عموی حضرت) و در رأس همگان، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) که با دفاع دلیرانه خود سد راه تهاجم کفر به سرزمین نوپای اسلامی گردید، از عوامل مؤثر پیشبرد نهضت اسلام بود. اخلاق حمیده و صبر مردانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز دلها را به خود جلب می‌کرد.



قرآن کریم در مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: (فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك: رحمت الهی سبب شد که با مردم نرمی کنی و ملایمت پیشه سازی و اگر خشن و سنگدل بودی، مردم از اطرافت می‌گریختند) (سوره آل عمران: آیه ۱۵۹).

#### رحلت پیامبر

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در تاریخ ۲۸ صفر سال ۱۰ هجری در مدینه منوره چشم از جهان فرو بستند و به لقاء الله پیوستند، و این در حالی بود که سر در سینه برادر خویش علی بن ابی طالب (علیه السلام) داشتند: (ولقد قبض رسول الله...): و رسول خدا در حالی قبض روح شد که سر بر سینه من نهاده بود و جانش در میان دستانم گرفته شد و من دستم را بر چهره ایشان کشیدم و من متولی غسل آن حضرت شدم. (نهج البلاغه، فیض الاسلام: خطبه ۸۸).